

سال دوم - شماره سوم (خرداد ماه ۱۳۷۱)
(نشریه طنز سیاسی، اجتماعی و انتقادی)



«در حاشیه کنترل موالید»

نه عزیزم !
دota کافیه !



بودید برای شما سرمقالات‌های فرهنگی و سیاسی بنویسیم که آن هم به روی چشم ! البته ما عادت داریم - و راهش را نیز بدلیم - که موضوع نوشته‌های خود را اقتصادیات قرار دهیم و فرهنگیات ! را نیز در سوراخ - سمهه‌های مسائل اقتصادی بگنجانیم. منتهای مرابط، خواننده باید حواسش را جمع کند و خودش از مقالات اقتصادی ما نتایج فرهنگی استخراج نماید که این هم چندان دشوار نیست !

عرض به حضور مبارکتان، همان طور که می‌دانید در روزهای آخر سال ماضی، در افواه شایع شد که دولت، اجازه نخواهد داد در سال آتی - یعنی همین سال جاری فعلی - قیمت کالاهای و خدمات، علی الخصوص از نوع دولتی آن، گران شود . حالا این را چه مقامی فرمود ؟ نمی‌دانیم. بخشنامه بود یا مصاحبه ؟ این را نیز نمی‌دانیم ! ما همین قدر می‌دانیم که چنین شایعه‌ای برسربازانها افتاد، البته بعد از این که جراحت، کتاب و صریحاً آن را چاپ کرده بودند !

این که آیا از آغاز سال جدید تاکنون، قیمتها بالارفته است یا نه، خود از مسائل بازمه‌ای است که شرح آن را در صفحه‌ها و توی اتوبوسها گفتن و شنیدن، بسی شیرین‌تر است تا در سرمقاله، نوشتن ! علی الخصوص که حرف و سخن، باد هوا می‌شود و سرمقاله، تا ابد الابد، به صورت مکتوب باقی می‌ماند و چه بسا که کاردست آدم بدهد !

اما، ما چه می‌گوییم و حرف حساب ما چیست ؟ ما می‌گوییم که ورود به این بحث، فرهنگ مخصوص به خود را دارد ! (و از اینجا، وارد مبحث ارتباط تنگاتنگ اقتصاد با فرهنگ می‌شویم !) و ما نباید آمارهای مکتوب و مضبوط بانک مرکزی را بگذاریم و به دیده‌ها و شنیده‌ها و گفته‌ها استناد کنیم. معنی ندارد که وقتی بانک مرکزی با آن همه دم و دستگاه و علم و پرسنل و کمپیوتر و تحقیق، اعلام می‌کند که فی‌المثل قیمت «کشك» در این ماه دو دهم درصد پایین آمده و ارزانی به میزان چه قدر ! و بلکه بیشتر ! نسبت به فلان ماه مشابه، حاصل گردیده و تورم، گم و نمودارش نخم شده؛ ما با بینش‌هایی به میراث مانده از عصر «چرتکه» و با همان فرهنگ کهنه و قدیمی

سلام شبه بمخیر...!



خنده و فواید آن

بعضی از خواننده‌گان عزیز، از ما ایراد می‌گیرند که شما - یعنی بندۀ که «غضنفر» باشیم - اولاً به چه حقی «سرمقاله» می‌نویسی و ثانیاً چرا به مسائل فرهنگی، همسنگ و همسان با مسائل سیاسی و مخصوصاً اقتصادی، توجه نمی‌نمایی و ثالثاً آفرین بر تو که جای خالی گل آقا را در ماهنامه، نتوانستی پر کنی ! تا در تداوم راه آن زنده بیاد ! و حفظ اصول سیاست «یکی به نعل و یکی به میخ» همیشه چشممان به راه باشد که گل آقا بیاید و سکان سرمقاله ماهنامه را نیز شخصاً به دست بگیرد و ... قس علیهذا !

ما این نظریات خواننده‌گان عزیز را در یک بحث درون گروهی ! توی همین آبدارخانه و در محضر شخص گل آقا مطرح نمودیم. ایشان در نهایت تواضع، مختصر بادی به غبغب انداخت ! و از باب فروتنی لبخندی فرمود و گفت : عجب ... !

یعنی تا حالا سرمقاله ماهنامه را مانمی‌نوشیم ؟ ملاحظه فرمودید ؟ این هم از هوش و حواس گل آقا ! یعنی همان گل آقایی که شما خواننده‌گان عزیز به خاطر ایشان، کاسه - کوزه این جانب را برهم زده، بساط سرمقاله نویسی بندۀ را در نور دیدید ! فلذا ! از این شماره، سرمقالات‌های ماهنامه را نیز ایشان خواهند نوشت و ته مقاله ماهنامه را که تا حالا شاغلام می‌نوشت، ما ! شاغلام هم برود کشک بساید و غاز بچراند و اگر وقتی باقی بود، همان دیشلمه را تدارک کند !

«غضنفر»

سلام بر خواننده‌گان عزیز !
فرموده بودید ما بیاییم که آمدیم و خواسته

چهاردهم خرداد

در تاریخ انقلاب اسلامی، روز چهاردهم خرداد به جهت دو واقعه مهم، برای ملت ایران، روزی به یادهایی است.

نخست آن که در این روز، امام خمینی - رضوان الله تعالیٰ علیه - به مملکوت اعلیٰ پیوست.

مردم با وفای ایران خاطره آن زاهد انقلابی را هیچگاه از یاد نخواهد برد. دیگر آن که در همین روز، رایت رهبری انقلاب اسلامی به دست مردی از سلاطه رسول الله (ص) سپرده شد.

ما ضمن گرامیداشت یاد و خاطره بنیانگذار جمهوری اسلامی، خداوند متعال را به پاس نعمت رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای - مدظله العالی - شکر می‌گزاریم.

«ماهنامة گل آقا»

(و از اینجا وارد مبحث ارتباط تنگاتنگ فرهنگ با اقتصاد می‌شویم !)، این واقعیت ملموس اقتصادی - فرهنگی (!) یعنی گزارش و آمار و نمودار بانک مرکزی را نادیده گرفته، از : بقال و عطار و قصاب و کفash و لبنتیات فروش و بزار و خراز و میوه فروش و سبزی فروش و سوپرمارکتی ! و خیاط و حجره و بازار و بخش خصوصی شاهد بیاوریم و قیمت کالاهای خود را بخوبی می‌دانیم : پست و تلگراف و تلفن و آب و برق و گاز و نفت و بنزین و گازویل (وسایر کالاهای خود را بخوبی می‌دانیم) را به آن اضافه نموده، بخش خصوصی و بخش دولتی را یکجا و یکپارچه زیر سوال ببریم که چی ؟ که چرا فی المثل قیمت گوجه فرنگی در همین ماه ماضی به ۲۰۰ آتوم من هم رسید و قیمت گوشت از مرز چهارصد تومان هم در گذشت و هزینه مرسولات پستی ایضاً در همین اردیبهشت ماه ماضی چهارصد ریال (!) افزایش پیدا کرد و ...

عزیزان من ! خوانند گان گرامی !

باید به جای چانه زدن بر سر صنار - سه شاهی و گرانی صدر صد و چهار صد در صدی ! و غیره ... کلاه خود را قاضی نموده، با مطالعه دقیق گزارش‌های بانک مرکزی، برای خودمان یک حالت خوش‌خوان ایجاد کنیم و باخنده و شادی و شفعت، بقیه عمر عزیز را نیز به شادمانی و شادکامی بگذرانیم که گفته‌اند :

خنده بر هر درد بی درمان دواست ! **کل آقا**

جواد فرهمند	با آثاری از :
بهروز قطبی	جهانگیر پارساخو
پروین گرمانی	ناصر پاکشیر
غلام‌رضا کیانی	محمد پورثانی
مهندس محمد علی گویا	ابوتراب جلی
محمود گیوی	ناصر چولا یی و گیلی
حسین هاشمی	محمد حاجی حسینی
... و گل آقا، گلنسا	امیر رضا خادم
مش رجب - غضنفر -	محمد خرمشاھی
شاغلام و ...	

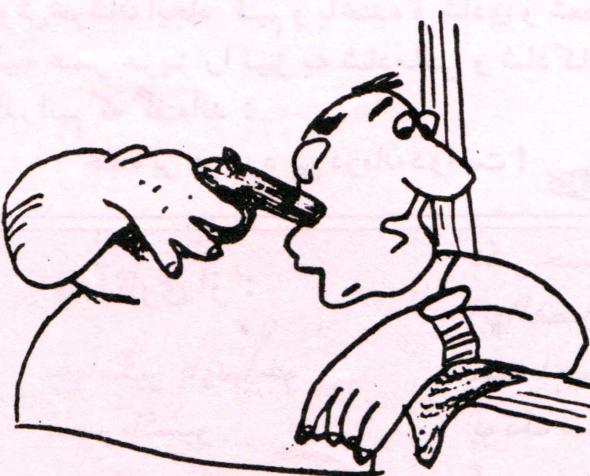
دکتر حسن خواجه نوری	با آثاری از :
ابوالفضل زروی	جهانگیر پارساخو
سید احمد سیدنا	ناصر پاکشیر
پوپک صابری	محمد پورثانی
کیومرث صابری	ابوتراب جلی
محمد رفیع ضیائی	ناصر چولا یی و گیلی
احمد عبدالله‌ی نیا	محمد حاجی حسینی
احمد عربانی	امیر رضا خادم
مرتضی فرجیان	محمد خرمشاھی
فریبا فرشاد مهر	

«بعضی از مسئولان تازه به دوران رسیده با اتوبیل‌های گران قیمت دولتی در روستاهای آباواجدادی خود «پز» می‌دهند.» - رسالت



- مش جعفر خودمنه، بین خرش رو داده چی گرفته !!

«در آمریکا در هر بیست دقیقه، یک آمریکایی کشته می‌شود.»



- کسی رد نمی‌شه، بیست دقیقه تموم شد، خودمو بکشم، مبادا رکورد آسیب بینند.

فرستنده: «بهزاد طاهری»



«دشمن دانا بلندت می‌کند»
دست آخر، کارمندت می‌کند
«دوست نادان»

«بهار آمد به صحراء در و دشت»
دوباره نرخ هر چیزی گران گشت
« حاجی ارزونی»

«بادبھاری وزد از کوهسار»
داره میاد صابخونمون، الفرار!
«مستأجر»

«چنین گفت فردوسی پاکزاد»
که خودکار، بهتر بود از مداد!
«الکی نویس»

«همی یادم آید ز عهد صفر»
که آمد مرا «قر» همی در کمر!
«یادش به خیر!»

«توانا بود هر که دانا بود»
عموسام نامرد دنیابود!
«مرد»

«بیا تا قدر یکدیگر بداینم»
به هر قیمت شده، زنده بمانیم
«خوش خیال»

«برو کار گر باش و امیدوار»
دهان را بند و صدا در نیار
«بی صدا»

«سری که عشق ندارد کدوی بی‌یار است»
دو سال و نیمه که فرزند بنده بیکار است
«بیکار الذله»

«تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزارف»
گر کسی گفت: «بزن تکیه»، بکن استنکاف
«الکی خوش»

اوضاع اهل بخیه

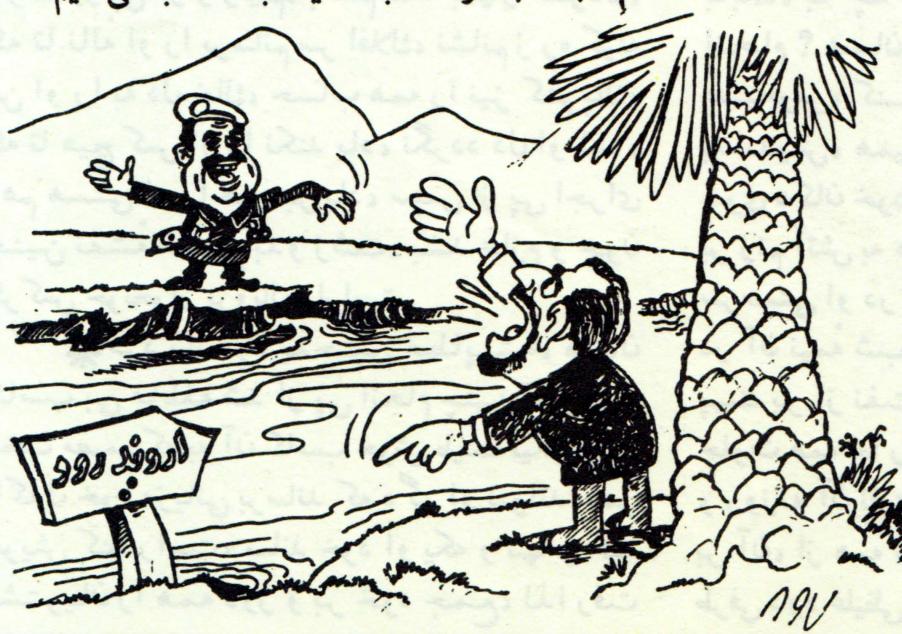


- * اگر می خواهید گول نخورید، در باغ سبز را «گل» بگیرید ...
 - * بعضی ها برای فرار از خودشان، دوپای دیگر هم قرض می کنند.
 - * آن طور که می خواهی نیست، همیشه همین طور است.
 - * این که چیزی نیست، آن هم که چیزی نبود ... پس چیز چیست؟
 - * سایه ها از روشنایی به وجود می آیند ... تاریک نکنید.
- «حمید شاد»
- * هر وقت موهایم نمی خوابند برایشان لایی می خوانم.
 - * سلمانی گفت: اجازه بفرمایید این بار سرتان را با گیوتین بزنم.
 - * لوپیا چشم بلبلی، عینک طبی زده بود.
 - * مسیر نگاهم را تازه اسفالت کرده بودم که مخابرات دوباره آن را کند.
 - * دلش سوخت. فتیله را بالا کشیده بود.
 - * تنها جایی که «کرسی» خریدار دارد، دانشگاه است.
- «محمد رضا مرعشی پور»

- * برای این «داع» بردلتان می گذارند که «نشان» دارتان کنند.
- * اگر بالاخانه تان «عیب» دارد، لطفاً به کسی اجاره ندهید.
- * به دنبال خوشبختی رفتن، بدبختی به دنبال دارد، دنبال بدبختی نروید!
- * معمولاً آدمهای «برجسته» سوارند.
- * متأسفانه تنها «وجه مشترکمان» پول رایج است.
- * بعضی ها برای این که «نان» خودشان را در بیاورند، حاضرند سر در هر توری فروبرند.
- * حقیقت چون برف زمستانی سفید و پاک است، افسوس که زود آب می شود.
- * بعضی ها، در دریای افکارشان، ماهی پرورش می دهند.

«استاندار خوزستان گفت: به دلیل متجاوز بودن عراق، هزینه لایروبی ارونده رود باید از سوی این کشور پرداخت شود.» - جهان اسلام

صدام: باشه با غرامت جنگ یک جا حساب می کنیم!

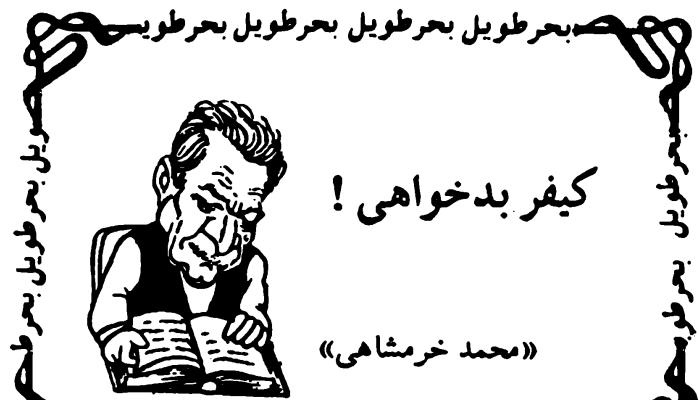


اقشار مختلف چه بنزی سوار می شوند؟

- سرمایه داران: بنزهای چند میلیونی شخصی.
- مسئلان: بنزهای چند میلیونی دولتی.
- طبقات متوسط رو به بالا: بنزهای گازوئیلی ۱۹۰۰ قدیمی، در مسافرت های بین شهری.
- طبقات متوسط رو به پایین: بنزهای قدیمی شرکت واحد.
- مستضعفان: بنزهای مونتاژ بناid مستضعفان! «مرغ سحر»

سراغ یکی از مردم بیکار ولنگار، ز سر دسته اشرار، بدو گفت که این پول بگیر از من و انجام بدنه نقشه من، نقشه من نیز چنین است که این پیت پر از نفت به همراه خود امشب ببری سوی دکانی که بود زان رقیب من و در نیمه شب نفت بپاشی به در و پنجره، آتش بزنی آن چه در آن هست، بسوزانی و نابود کنی، دیرنه، این کار بسی زود کنی، روز دگر صبح، رقیم چو باید به سر کار، ببیند نه دکان هست نه اجناس، نه باقیست به جا آن چه شب پیش در آن بود، همه دود شده رفته هوا، هیچ دگر نیست اثر زان همه آثار، پس آن گاه دودستی بزند بر سر خود، داد کند ناله و فریاد کند، قلب من از ناله خود شاد کند، تا کی و تا چند مرا جنس دکان مانده و هی باد کند؟ خیز و برو، باش تو آماده این کار، مکن بر کسی این راز تو اظهار، بده کار خود انجام، تو جانا به شب تار، که این کار ضروریست نه کم، بی حد و بسیار، که باید شود انجام به دستور من کامروا بی کم و کاست.

* مرد بیکار، همان ارقه و سر دسته اشرار، پی مزد چنین کار، چو بگرفت از او پول، بگفتا کنم از جان و دل این گفته و دستور اطاعت ولی آمد چو از آن خانه برون در دل خود گفت که آن کاسب بیچاره بد بخت، چه کرده است گناهی که من او را کنیم از هستی خود ساقط و بر خاک سیاهش بنشانم مزه تلغیخ به کامش بچشانم، نه مگر هست خدایی که بود ناظر اعمال من و مردم دیگر؟ ز چه رو یا ز چه بابت، به چه حقی دهم این کار بد و زشت من انجام؟ همان به که از این کار پر از نفرت و منحوس، کنم صرف نظر بلکه پی عبرت این مرد بداندیش، همین دشمن هر مفلس و درویش، روم سوی دکان خود او نیمه شبی کار خود انجام دهم، بر زنم آتش به همه هستی او، عجب و غرور و همه سرمستی او در پی این فکر، عوض کرد ره خویش در آن نیمه شب، گشت روان بر طرف مقصد خود، پیت پر از نفت بیاورد به همراه خود و دید چو خلوت همه جارا به شب تار، بپاشید به دیوار و در و روزنه آن نفت و پس آن گاه بزد شعله ز کبریت بر آن، از همه سو آتش سوزنده پدید آمد و از هر طرفی دود غلیظی به هوا خاست.



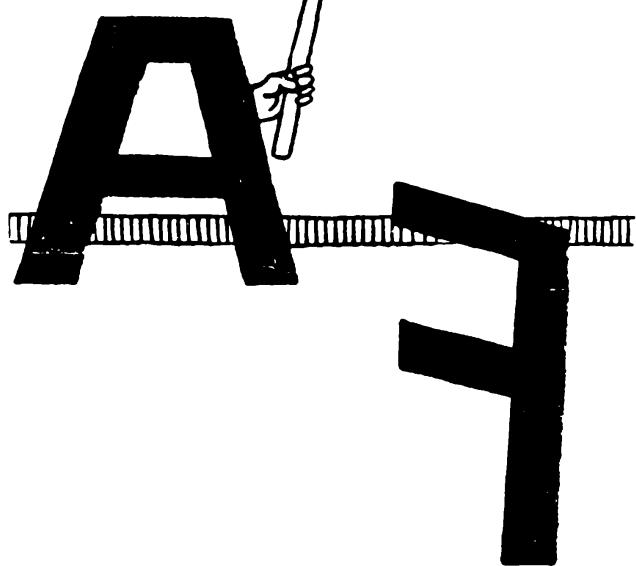
کیفر بد خواهی!

«محمد خرمشاھی»

* ای کسانی که خداوند تبارک و تعالی به شما گوش بزرگ و شنوا کرده عطا، گوش نصیحت شنوی باز نمایید و بدانید که این دار جهان است همان دار مکافات، پر از کیفر و آفات، ز آینده و مافات، کنون از پی عبرت به همین قصه شیرین همگان گوش فرا داده، بگیرید از آن پند چنان قند، که: بودند دو تا کاسب بازار، یکی زان دو نکوسیرت و خوش روی و خوش اخلاق و شریف و متدين، دگری آدم بدجنیس و شرور و متقلب که از این روی، همه مشتریان راضی و خشنود از آن اولی، اما نفر دومی از شمرلیعن بدتر و بی رحمتر و ظالم و بی عاطفتر، زین سبب از وی همه بودند فراری که بجز فیس و افاده، نه ادب نه هنری داشت، نه کس بروی و بر کاسبی اش علقه و حسن نظری داشت، از این رو عصبانی شد و با خویش همی گفت که من از پی چیران عقب ماندن خود، وز پی آزار رقیم، بکشم نقشه بسیار خطرناك، که تا ناله او را بر سانم سر افلاک، نشانم زره کینه من او را به دل خاک، حساب همه را نیز کنم پاک، که تا هیچ کس او را نکند یاد، نگردد دل او شاد، دهم هستی او را همه بر باد، سپس از پی اجرای چنین نقشه مذموم بدو زشت، بشد عازم و چون کر کس خونخوار پر ببال بیاراست.

* مرد نابخرد بدجنیس خطایشه، همان کاسب بی عاطفه شد از پی انجام چنین فکر غلط سخت مصمم که به آن کاسب خوش طینت نیکو صفت پاکدل خوب زیانی بر ساند که دگر او نتواند کمر خویش کند راست، بماند خود او یکه و تنها و کند مشتریان را همه دور و بر خود جمع، لذا رفت

* سحر از دامن کهسار، چو خورشید برون آمد و تابید به دشت و دمن و کوی و گذر، کاسب بد نیت بد جنس به صد شادی و وجود و شعف از خانه برون آمد و شد جانب بازار که با شوق تماشا کند آن ضجه و آن زاری همسایه و از دیدن آن شاد شود، حال خرابش همه آباد شود، خیک پر از باد شود، لیک چو نزدیک شد آن صحنه دگر دید، بدید آن که همه هستی و سرمایه او سوخته، نابود شده، خاک شده، دود شده، نفله و نابود شده، دیر نه بل زود شده، ناله کنان، زارزنان، زد به سر خویش و بگفتا که نباید شدمی غافل و آسوده، به عالم ز مكافات عمل، چون ز پی هر عمل زشت، مجازات و مكافات یقین است... دریغا که حساب عمل بی ثمر پر ضرر خویش نکردم، نشدم قاضی وجود ان خود اکنون چه کنم من که همه هستی خود را هله با دست خود آتش زده ام، زندگی ام سوخته، در شعله این آتش افروخته، این سختی و بدبخشی و این رنج و مصیبت که شده قسمت من، هست سزاوار مرا، زان که در این حادثه، تقصیر کسی نیست از این روی، ز دست دگران هیچ نگوییم و ننالیم که این محنت و این ذلت و این ضایعه از ماست که بر ماست !



کنکور !

در حال حاضر که همه گروه‌ها جهت ورود به دانشگاه از «سه‌میه» استفاده می‌کنند پیشنهاد می‌شود که سه‌میه‌ای هم برای «افغان‌هه»، «اعارقه»، «کوانیه»، «بن‌گله»، «فلای پنه» (افغانها - عراقی‌ها - کویتی‌ها - بنگلادشی‌ها و فیلیپینی‌ها) اختصاص داده شود تا آنها هم از جهت ورود به دانشگاه مشکلی نداشته باشند !

«حسین رزمی»



بخشانمه

- بدینوسیله به اطلاع کلیه کارگزینی‌ها و دستگاههای دولتی می‌رساند بر اساس تصویب هیئت دولت، حقوق کلیه کارمندان از تاریخ ۷۱/۱/۱ مطابق جداول حقوق مندرج در روزنامه اطلاعات مورخه ۲۰/۱۱/۲۴ افزایش یافته است، خواهشمند است مراتب را به کلیه بخشاهای مربوطه ابلاغ نموده و ترتیبات لازمه را اتخاذ فرماید.

- رونوشت جهت اطلاع و اقدامات مقتضی :

- ۱ - کسبه و بازاریان.
- ۲ - صاحب خانه‌ها.
- ۳ - کلیه شعب دانشگاه آزاد در سرتاسر کشور.

و مجله گل آقا ...

«دیهیم ترابی نیا»

به آهنگ عروسی (امشب چه شبی است؟...) بخوانید.

« مجرد الشعرا »

حرف حساب !

امشب گوش بدء به حرفهای حساب من زود باش زن بگیر، ای عزب بدون زن بد و بد و دیگه دیر شده مذتیه تأخیر شده ! توی آینه کن نگاه، کم کم توداری پیرمی‌شی نگو آزادی خوبه، زن بگیری اسیر می‌شی ! بد و بد و دیگه دیر شده مذتیه تأخیر شده ! موهاتوبین، کم کم داری کچل می‌شی دستر و دست ندار «مس مس» کنی مچل می‌شی !

«پسر شجاع» از دیو گرونی نترس «خانوم کوچولو» پول و طلانکن هوس بد و بد و دیگه دیر شده مذتیه تأخیر شده ! مجـرـدـاـدـيـالـاـ اـيـشـالـاـ مـبـارـكـشـبـادـ دـلـبـزـنـيـنـبـهـ دـرـيـاـ اـيـشـالـاـ مـبـارـكـشـبـادـ فـرـداـبـهـ جـائـىـ حـلـوـاـ اـيـشـالـاـ مـبـارـكـشـبـادـ شـيرـينـىـبـدـيـنـ اـيـشـالـاـ اـيـشـالـاـ مـبـارـكـشـبـادـ بد و بد و دیگه دیر شده مذتیه تأخیر شده !

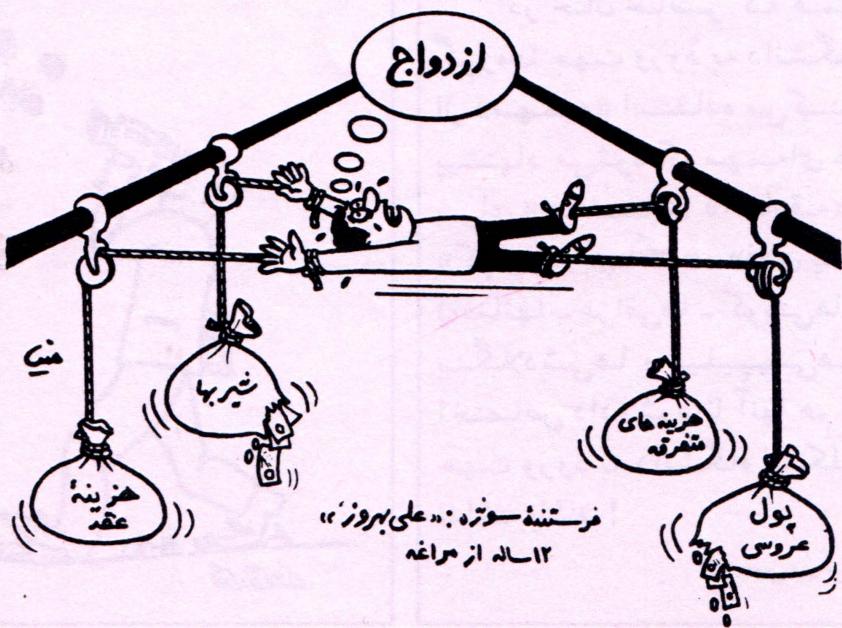
بخش !

«مهندس علیرادیان، حامی همیشگی کشتی، مبلغ ۱۵ میلیون ریال به هیئت کشتی باختران اهدانمود و دبیر هیئت کشتی باختران مبلغ فوق را به ارمنستان، تیم میهمان، هدیه کرد .»

روزنامه رسالت

- کار خوبی کرده، هیئت کشتی باختران مثل ارمنستان آن قدر فقیر نیست که به این قبیل پولها نیازی داشته باشد !

«خرزهه»





کلنگ از آسمان افتاد و نشکست!

۵ سال پیش :

برای ساخت یک مجتمع صنعتی یا درمانی، کلنگی بزمین زده می‌شد. مقداری کار انجام می‌گرفت. آن گاه، کار تعطیل شده، سالیان متعددی نیمه تمام می‌خوابید!

اممال :

تنها، کلنگی به زمین زده می‌شود و کار به امید خدا رها می‌شود.

۵ سال آینده :

به علت مصرف بی‌رویه کلنگ، کلنگ یک کارخانه کلنگ سازی به زمین زده خواهد شد.

«شهرام شهیدی»

این دکه‌ها عرضه می‌شوند، در نتیجه، مردم برای خرید مایحتاج کوپنی خود در مقابل این دکه‌ها صف می‌بنند و آن قدر انتظار می‌کشند تا زیر پایشان علف سبز شود! با این ابتکار و با تغییر دادن محل دکه‌ها، طبق برنامه مشخص با نظر کارشناسان، نقاط کویری، از ساحل دریای خزر هم سبزتر خواهد شد. البته عده‌ای از کارشناسان شهرداری معتقد هستند که اگر برای گرفتن پروانه ساختمان هم چنین ساختمانهایی در کویر ساخته شود، اجرای این برنامه را تسريع می‌کند. تنها نقصی که برنامه فرق دارد، این است که ساختن همین دکه‌ها هم احتیاج به پروانه ساختمان دارد و صدور این پروانه‌ها، سالها به طول خواهد انجامید!

«گویای اسرار»

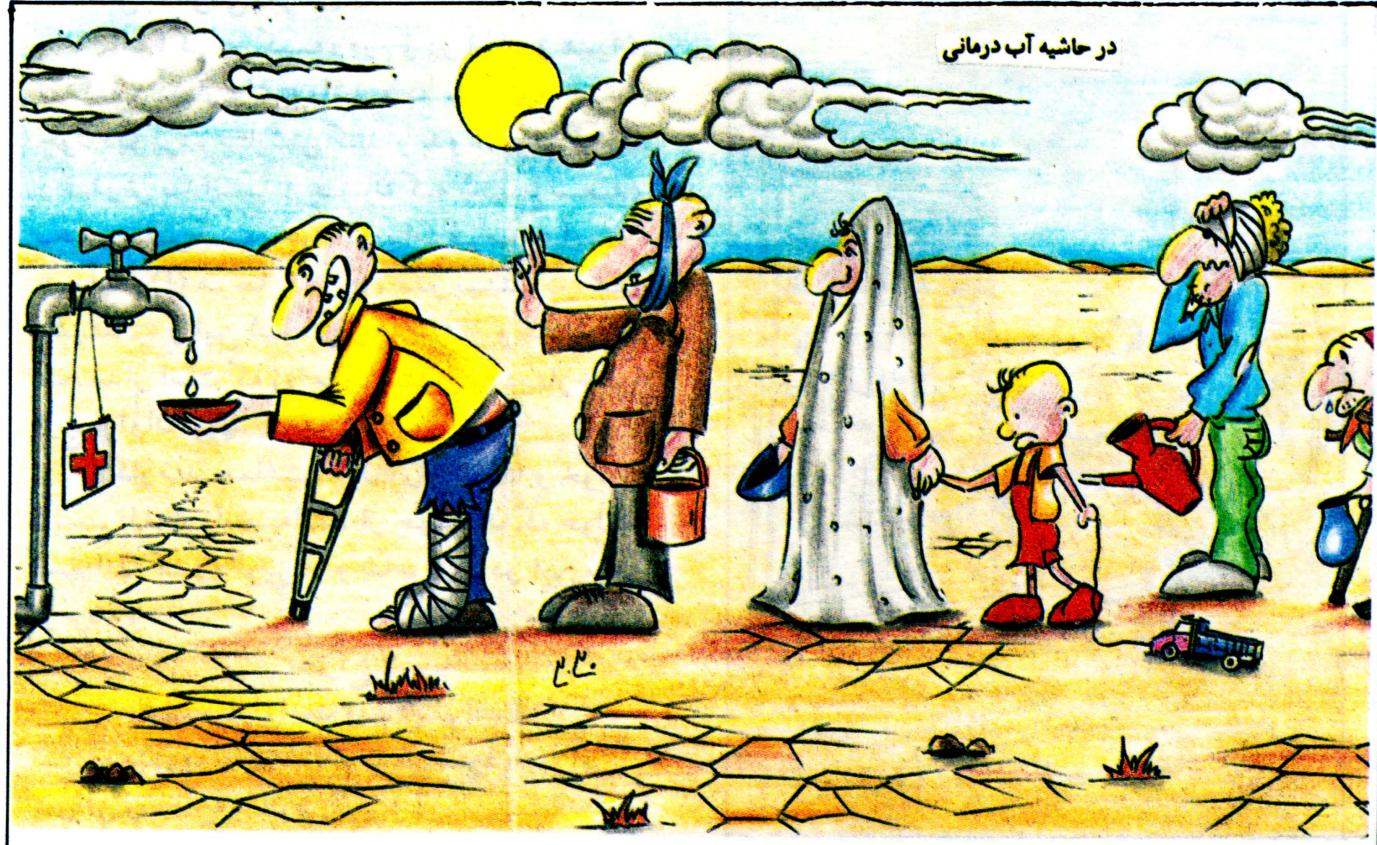
تازه‌های شهرداری

کویر لوت، فضای سبز می‌شود.

طبق برنامه‌ای که جناب شهردار تنظیم فرموده‌اند، قرار است در کوتاه مدت، کویر لوت و سایر کویرهای ایران تبدیل به فضای سبز شوند.

در چارچوب این برنامه که با همکاری سایر سازمانها به خصوص سازمان بسیج اقتصادی به اجراء درمی‌آید، ابتدا تعدادی دکه‌های پیش ساخته به وسیله وزارت مسکن و شهرسازی در مراکز کویری ساخته می‌شود (البته از پنج میلیون مسکنی که این وزارت‌خانه وعده داده). سازمان بسیج اقتصادی هم بلافاصله اعلام می‌کند که آن تعداد اجنباس کوپنی که هنوز سوبسید آنها حذف نشده، فقط در

در حاشیه آب درمانی



و اما راقم این سطور را عقیدت چنان است که : «آدم بی پول» غولی است شاخدار که همگان از او وحشت کنند و از وی بگریزند.

حکایت : روزی «کوچول» - فرزند راغم این سطور - از این بنده سوالی کرد که : «یا پدر، غول چگونه هیولا و جانوری است؟ مسکنش کجاست و نشانش چیست؟» فی الديهه در پاسخش این دو بیت

گفت

شعر :

گفت فرزندم : «پدر جان! غول چیست؟
هیکلش چون کیست؟ شکلش مثل چیست؟»

گفتش : «خود غول دورانم، پسر!
چون که در چیم پشیزی پول نیست!
«کوچول» تبسی کرد که : «جان پدر! حال
دانستم که غرولند مادر و کنایت او را سبب
چیست!» این بگفت و از من بگریخت.

۱ - «وزیر کشور بر لزوم روابط نزدیک بین مردم و مستران تاکید کرد.»

- جمهوری اسلامی

۲ - «فاصله بین مردم و مستران کم خواهد شد.»



- ببین با آقای رئیس فقط به اندازه یک در فاصله داریم !

در حکایت غول و کوچول !

«چرا غموشی گنابادی»

... آورده‌اند که در جهان بی‌کران، هزاران هزار درد بی‌درمان، گریبان پیر و جوان گیرد و آنان را در منجنیق عذاب، اسیر و در گیر کند و به جنگ حکیم و طبیب اندزاد و دمار از روز خارشان برآرد.

مرحوم متفور «ملس الدین دارقوز آبادی» را - رحمه الله عليه - عقیده چنان بود که ام الامراض که سبب انقراض عزت و انهدام جرأت و شهامت و محبت و مایه اصلی کینه و عداوت گردد، همانا مرض خانمان برانداز «افلاس» است که به سادگی علاج نپذیرد و از عوارض بازی این بیماری، آن که هر کس دچار این علت گردد، طاقت خنده‌یدن و قدرت راه رفتن از دست بدهد و اگر چه به صورت، زیبا و به سیرت، بینا باشد، اورا کریه و دیوسیرت انگارند. حکمتش به پشیزی نبرند و فلسفه‌اش به فلوسی نخرند !

اما اگر در کیسه، درم و در انبان و همیان، نقدینه و دینار داشته باشد و به صورت و سیرت، چون دیو بود، ستایشش کنند و بد و احترام گزارند و قدرش بدانند؛ چنان که شیخ سعدی - علیه الرحمه - در این باب فرموده است :

«پولدار(!) هرجا که رود، قدر بیند و در صدر نشیند.» و این شیوه روزگار غذار و عادت فلك کجدار است که زر می‌پرسند و به دینار و درم ارج فراوان می‌نهاد !

کارمند جماعت «پول» را «غول» و خود را «بسم الله» دانسته‌اند، از جهت آن که غول از بسم الله همی گریزد. و شاعر، هم در این معنی فرموده :

صراف :

«پول، غول است و بند بسم الله !»
یعنی پول چون اسم ما می‌شنود، صرافی به صرافی و بانک به بانک می‌گریزد !

حکایت شیخ «کفتر کاکل زری»

شیخ ما «رحمه الله عليه» را اندیشه در گله
افتاد تا حجره‌ای زند تا از عهد مخارج روز گار
غذار کحمدار برآید. با پیران جهاندیده، فکرت
باز گفت، ورا بر حذر داشتند که دگر بار نتوانی
پشت راست گردانی. و دیگر این که شهر را
«مالیه» ایست که چون جنبش نمایی چندان از تو
سیم و زر ستاند که کلامی نتوانی بگویی و چون
کلامی بگویی دو چندان ستاند. که گفته‌اند:

بیت

از دخل و دکان که برآید
کز عهد خرجش به در آید
و دیگر گفته‌اند:
بیوت(!!)

بلدیه و مالیه و صد جای دگر در کارند
تا توانانی به کف آری و به سرعت بخورند
همه بر جیب تو چشمان طمع دوخته‌اند
شرط انصاف نباشد نسکنی ببرند(!)
نصیحت پیران او را اثر نکرد و شد آن‌چه شد.

«شهردار بارسلون از فیدل کاسترو دعوت کرد
در مراسم افتتاح المپیک ۹۲ شرکت کند.»



مشعل دار...!

ولایت مولا علی(ع)

«بلبل گویا»

سر فصل ولایت است و مولات علی
معنای نهان و آشکار است علی
وقتی که نداد داد: «سلونی» گفتند:
آگاه ز دیروز و ز فرداست علی
نوری که درخشید در آن وادی طور
یا معجزه عصای موساست علی
عیسی به مریض‌ها شفا داد، ولی
ای یار علی، شفای عیساست علی
یک لحظه به سوی بحر وحدت بشتاب
ای قطره! به هوش باش، دریاست علی
مرد قلم و خدای شمشیر و کرم
آمیزه مهر و قهر، یکجاست علی
حق با علی و علیست با حق همراه
عالی است علی، علی اعلاست علی
این راز، فضای کوفه می‌داند و بس
وقتی به مناجات و به نجواست علی
دیگر نه علی، علی است در حال نماز
فانی شده در خدای یکتاست علی
صد بار درود بر محمد(ص) صدبار
زان رو که به عشق او به پاخاست علی
آن عاشق ناچیز که نالد شب و روز
بر درگه تو «بلبل گویا»ست، علی

«کورت تونلیسکی»

حمایت از حیوانات!

زمانی در اسپانیا یک انجمن حمایت از
حیوانات تأسیس شد. اما این انجمن در همان آغاز
کار با مشکلات جدی مالی مواجه گردید. فکر
می‌کنید مشکلات مالی این انجمن را چگونه بر طرف
کردند؟ بله، یک برنامه بی‌سابقه و عظیم گاوباری
برگزار کردند!

ترجمه از: «مرتضی خورسند»



مشونه

برق بی برق !

من در این تاریکی
قبض برقی در دست
پی آن کبریتی می گردم
که به فانوس لب پنجره معنا بد هد !

* * *

آی... توماس آلاوا ادیsson !
خانه ات آبادان
دیگر این برق، کدام آیه تاریکی بود
که یهو ! نازل شد
و چرا وقتی رفت
کوپن روشنی ام باطل شد !

* * *

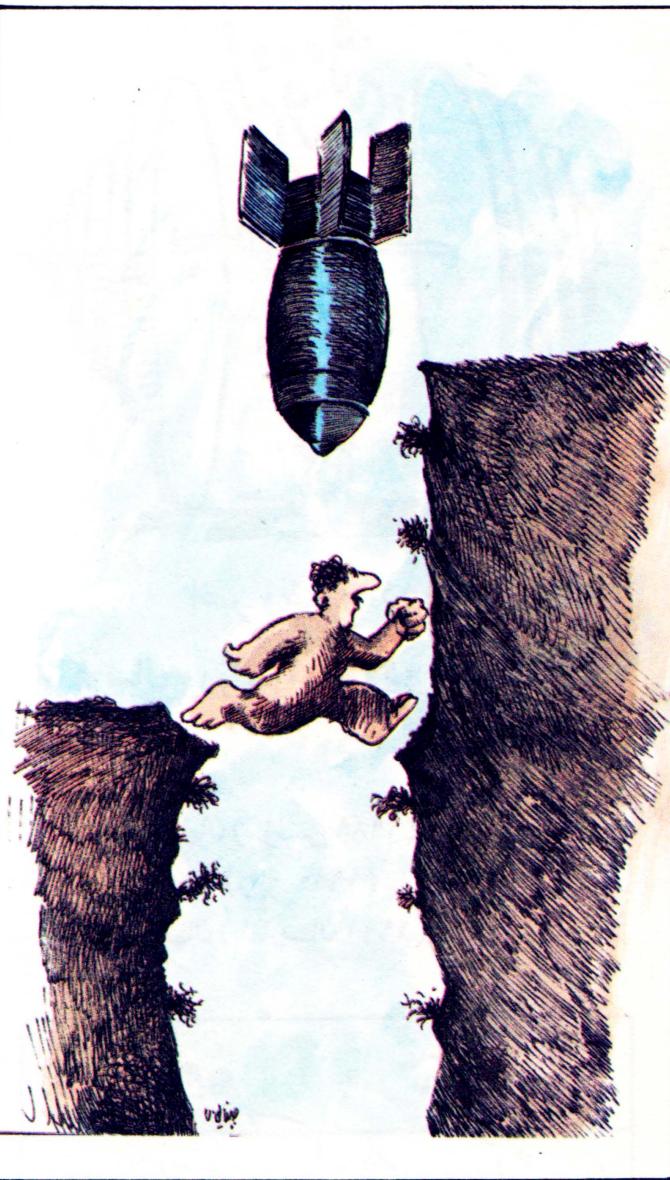
دختر کوچکم از من پرسید :
«برق یعنی چه ؟ پدر !»
گفتم : «ای دختر خوب !
برق یعنی که بدانی و بدانیم و بدانند که
تاریکی هست !
و بدانی که میان من و آقای وزیر نیرو
مرزباریکی هست !»
باز پرسید که : «تاریکی چیست ?»
من جوابش دادم
و به اندازه یک شمع، دلیل آوردم
مگسی پر پر زد ،
رفتم از داخل یخچال - ببخشید ، گمدم ! -
کمی انگور و شلیل آوردم !
«سرهمباف»

بیت باهال !

- یک هفته طول کشید تا یک بیت با حال
ساختم .
- این که چیزی نیست . بعضی از
باز و بفروشیها یک شب، یک «بیت باهال»
می سازند !
«کارمند الشعرا»

مشکلات مرتفع می شود !

فرهنگ لفت را نگاه کردم . دیدم «مرتفع»
یعنی بلند و ظاهرآ از ارتفاع می آید ! و به همین
دلیل به نظر می رسد وقتی مسئولان می گویند که
مشکلات را مرتفع می کنند ، منظورشان این است که
آن را بزر گتر می کنند ! !
«محمد صادق میانکوشکی»



«ظروف سفالی و سرامیکی از همدان به کشورهای اروپایی و حوزه خلیج فارس صادر می‌شود». - جمهوری اسلامی از غذای سنتی مان - آبگوشت - نه گوشتی باقی مانده، نه نخودش، نه لپهاش، نه پیازش، نه ... حتی آبش هم گاه گداری بازی درمی‌آورد. از آن همه بند و بساط، فقط همین یک دیزی خشک و خالی ناقابل برایمان باقی مانده بود که با دیدنش به یاد خاطرات مراسم «آبگوشت خوران» می‌افتدایم ولی گریا از این پس آن هم صادر می‌شود تا دیگر هیچ نشانه‌ای از آن دوران پیش چشمانم نباشد. «شهرام شهیدی»



«آق محمد»

گردش ستارگان به صورت معکوس و برخورد آنان با آرانوس، به نقل از منجم باشی گل آقا از شهر طوس، دلالت دارد بر گران شدن قیمت مرغ و خروس، طولانی شدن صفهای اتوبوس، آشفتگی وضع اقتصادی در روس، رفتن برق و روی کار آمدن شمع و فانوس، ازدواج بیست و هفت داماد و عروس و کشیدن رنج سفر هندوستان از برای طاووس!

رواج وعده‌های سرخرمنی، سوار شدن مستolan بر بنزهای چند میلیون تومانی، بی تربیتی کردن یک ارباب رجوع در سازمان تربیت بدنی! و تصادف یک عابر در خیابان «سپهد قرنی» همچنین وخیم شدن اوضاع در الجزایر، صدور کالاهای اساسی از طریق بنادر و حمل و نقل نفت و بنزین به وسیله تانکر. ایضاً مسموم بودن هوای تهران طبق آمار منتشره از سوی پزشکان و بی تفاوت بودن مستolan نسبت به آخر و عاقبت آن، همچنین تهیه شدن نان به صورت زرورقهای الوان و عرضه شدن تخم مرغ دانه‌ای هشت تومان! شیوع بیماری سرماخوردگی و کیمیا شدن «آکسار» و ویتامین، بی توجهی مستکبران به محرومین و مستضعفین و کشت و کشتار مردم فلسطین، به دست صهیونیستهای بی دین!

حذف کوپن نفت بعد از سال هزار و سیصد و هفتاد و فروش آن به صورت آزاد، نبودن حس اعتماد در بین افراد، به خاطر وجود مشتی دزد و کلاه بردار و شیاد، تهیه و فروش شیرینی توسط قناد و ایضاً عزت زیاد، تا ماه آینده که ماهنامه گل آقا در میاد!

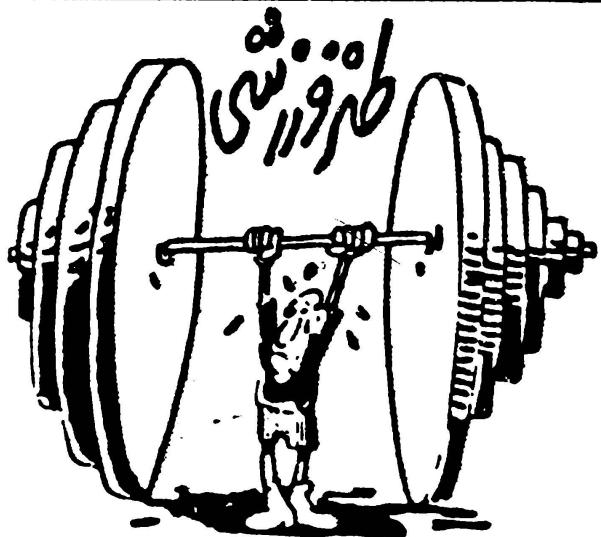
در مسابقات قهرمانی آموزشگاههای کشور سال ۶۴ من در وزنم رقابت نزدیکی داشتم با یکی از رقیانم از مازندران.

در طول مسابقات به ما توصیه شده بود که از خوردن بستنی و دیگر تنقلات خودداری کنیم چون باعث خراب شدن کشتی هایمان می شود و ما هم به این حرف عمل کردیم ولی حریفم چپ و راست بستنی می خرید و می خورد و من هم در عالم بچگی که فکر می کردم صد رصد خوردن یا نخوردن بستنی شکست و پیروزی را دنبال دارد، خدا خدا می کردم که او بیشتر بخورد. اما چنین نشد و در روز فینال من کشتی را باختم و داغ دو جانبه مдал طلا و بستنی به دلم ماند!

امیر رضا خادم

از راست به چپ : امیر رضا خادم و رسول خادم -

۱۳۵۶ / ۴ / ۲



امیر رضا خادم

مرد سال ورزش ایران در سال ۱۳۷۰

سن : ۲۲ سال

نفر پنجم جهان (سوئیس ۱۹۸۹)

نفر سوم جهان (ژاپن ۱۹۹۰)

نفر اول جهان (بلغارستان ۱۹۹۱)



امیر رضا خادم از زادگاهی ایلی لیسو رومنی
بیلی من در ورزش رقابت نزدیکی داشتم با یکی
من را میباشم از مازندران.
در مطلع سال ۱۳۷۰ به مادر حسین شده بودم از خوردن
بستنی دیگر تنقلات خودداری نمیم پس از باعث
هزاب شدن کشتی هایمان من شد و نهم بحرث میز
ولی حریفم همیز و ملائیت بستنی می خورد
و من هم رهایی نمیکنم نیز میز هم رهایی خورد
با کوشش بستنی شدید و پیروزی ملائیت داردند
خدای میز را دوست نخورد. اما عین نشید و در ورزش
من کشتی را باختم و داغ دو جانبه مدل طلا دست
بدلیم خاند.

مال زیاد !

- شنیده‌ای تعدادی از شرکت‌های پیمانکاری مالزیایی جهت شرکت در امر مسکن سازی به ایران آمدند ؟

- بله، ولی مگر ما خودمان بساز و بفروش کم داریم که از مالزی باید کمک بگیریم ؟ !

- نه، کم نداریم، ولی گمان می‌کنم علت اصلی هجوم شرکت‌های مالزیایی این است که آنها شنیده‌اند اینجا مال زیادی در دست مردم است، بنابراین از مالزیا آمده‌اند تا از این مال زیادی آنها هم سهمی بردارند !

- اشتباه کردند، اینجا آنهاست که مال زیاد دارند مسکن‌های آن چنانی هم دارند و احتیاج به مسکن ساز مالزیایی ندارند !

«ن.کوتول»



گورباقف : چیه این طور به من زُل زده‌اید ... ؟ مگر توی عمر تان رئیس جمهور ندیده‌اید ؟
- چرا ... ولی نه به این سادگی !

«بعضی از رانندگان تاکسی ترجیح می‌دهند که به جای مسافر به حمل «بار» پردازنند .»



- تاکسی !... مستقیم !

بهار «محمد حاجی حسینی»

نوبهار است و وقت گل چیدن
روی سبزه چوڑاله غلتیدن
نیش خود را به زور واکردن
الکی مثل غنچه خنديدن
دل خود با اميد خوش کردن
به سر خویش شیره مالیدن
هر سحر مثل بلبل شیدا
عاشقانه ز خواب خیزیدن !
جائی نان و پنیر و شیر و کره
 ساعتی باد ناب بلهیدن !
کار هر شاخه بارور شدن است
کار هر میوه، ورقلمبیدن
کار و بار درخت لخت و پتنی
باز، از برگ جامه پوشیدن
طبق معمول، کار بنده و توست
زیر این بار خرج زاییدن !

می داد :

ای که می پرسی زمن، آخر چه کردی سال پیش ؟
 من برای مردم تهران قدم برداشت
 یا سر راه خلائق چاله کندم روز و شب
 یا برای ذید مردم سبزه و گل کاشتم !
 «عقاب»

* * *

از درجه اعتبار ساقط است !



بیشتر توجه کنید ... !

مبلغ هفتاد هزار تومان پول نقد دریافتی از
 بانک که چهل هزار تومان آن دویست تومانی و
 سی هزار تومان باقیمانده صد تومانی است بین منزل
 ما و با جناق من عباس آقا مفقود شده و از درجه
 اعتبار ساقط است و هیچ کس به هیچ عنوان حق
 خرج کردن و یا نگهداری آن را ندارد. ضمناً
 یابنده پول مزبور، می تواند آن را با پست و با
 معذرتخواهی به آدرس من بفرستد و پول تمبر پست
 را به عنوان مژده گانی از من دریافت کند.

«عوضعلی»

* * *

نداریم !

چون پول و پله، درهم و دینار، نداریم
 «ما غیر خدادار دو جهان یار نداریم»
 جای کره و روغن و قندو شکر و چای
 جز گربه و موش و مگس و مار نداریم
 شد کوی و خیابان همه پرچاله و چوله
 در شهر یکی معتبر هموار نداریم
 اصفهان - «حسینعلی شفیعی»

* * *

حکایت

یکی از کاسبان بی انصاف، شخصی را پرسید :
 از نعمت‌های موجود کدام بهتر است؟ گفت : برای
 تو «یک جو انصاف» که بیشتر از این خلق خدا را
 نیازاری و دمار از روز گارشان در نیاری !
 «خیارچمبر»

علوم نیست روزنامه «ابرار» زیر چشمی به
 سفره چه شخصی نگاه کرده که اعلام داشته : «به
 علت گرانی، جای گوشت بر روی سفره‌ها خالی
 است»؟! در صورتی که اگر نیم نگاهی به سفره
 غذای من کارمند می‌انداخت، متوجه می‌شد که
 علاوه بر گوشت، جای برنج و نخود و لوبیا و مرغ
 و ماهی و پنیر و کره و دیگر مواد غذایی هم
 خالی است !

«حسین آقا»

* * *

فکر خام !

«مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو»
 یادم از وضع حقوق آمد و زیلوی گرو
 گفت : ای بخت، کپیدی و شدم استخدام
 به حقوقی که نیزد به دوتا کیسه جو
 حاجی ارزانی بد بخت، عقب رفت و عقب
 در عوض غول گرانی عجب آمد به جلو
 یک تومان گشته کون قیمت یک دانه برنج
 فکر خام است دگر یاد چلو مرغ و پلو
 شیراز - «عبدالرضا ارسلانی»

* * *

اگر شهردار تهران شاعر بود !

اگر شهردار تهران شاعر بود، در جواب این
 که سال گذشته، چه کارهایی کرده‌ای، به طور
 مختصر و مفید با این دو بیت، جواب همه را

رسانه‌های گروهی (!) تکذیب شد، حتماً مقدار معتبره بین خریداری کرده و در منزل نگهداری نمایند.

۶ - به پسر کوچکم توصیه می‌کنم چنانچه تحصیلاتش در دانشگاه آزاد به اتمام نرسید، ناراحت نباشد. زیرا پس از اتمام هم باید مدرکش را بگذارد در کوزه و آبش را بخورد.

۷ - به ورثه گرامی اکیداً توصیه می‌کنم اسکناهای پاره خود را دور نریزند. به زودی

قیمت کاغذ آن پیش از قیمت اسکناس خواهد شد.

۸ - به تعاونی مسکنی که ده سال پیش پول خرید یک زمین ۸۰ متری را به آنها داده‌ام، مراجعت نکنید زیرا مثل من «دق مرگ» خواهد شد.

۹ - حتماً ماهی دویست تومان به عنوان حداقل یک حق ویزیت به دکتر خانوادگی پرداخت نماید، زیرا ممکن است ناراحت شود و دفعه بعد که مراجعت می‌کنید، به جای قرص مسکن زهر هلاحل تجویز کند.

۱۰ - به صاحبانه بگویید «ده شی بده آش، به همین خیال باش»

دیگر ملالی نیست به جز دوری از شما !

وصیت نامه ! «امیرخان»

این جانب در کمال صحت و سلامت فکری و روانی، حال که با دفترچه بیمه عازم عمل جراحی در بیمارستان هستم، موارد زیر را به ورثه عزیزم توصیه و بعضاً واگذار می‌نمایم :

۱ - پسرهایم حتماً کوپنهای باطل شده و باطل نشده را در بازار به فروش برسانند.

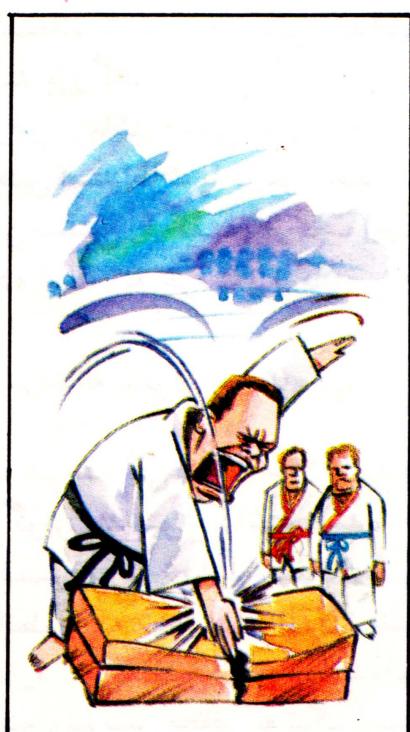
۲ - هر وقت که رادیو یا تلویزیون اعلام کرد که : «یک نیروگاه جدید وارد مدار شده است» حتماً در اسرع وقت تعداد زیادی شمع خریداری کنند.

۳ - فیش تلفن پانزده ساله را حتی الامکان تا ده پانزده سال دیگر نگهداری کرده و سپس به عنوان اوراق عتیقه به یکی از موزه‌ها بفروشند.

۴ - عیال مربوطه زیاد گزینه نکند، زیرا باید برای کمبود آب بدنوش آب «قولوپی یک تومان» بتواند و دیگر کسی نیست که قبض را پرداخت کند.

۵ - چنانچه شایعه کمبود بینزین از سوی

«سه قهرمان کاراته شوروی سابق برای کار در یک شرکت ساختمانی به ژاپن رفتند.» - جهان اسلام



دندان، اختصاصاً، شعر نسراییده و قدر متین آن که پیش از او، هیچ شاعری به عقلش نرسیده است که برای دندان هم می‌شد شعر گفت، آن هم به آن محکمی که رود کی گفته است.

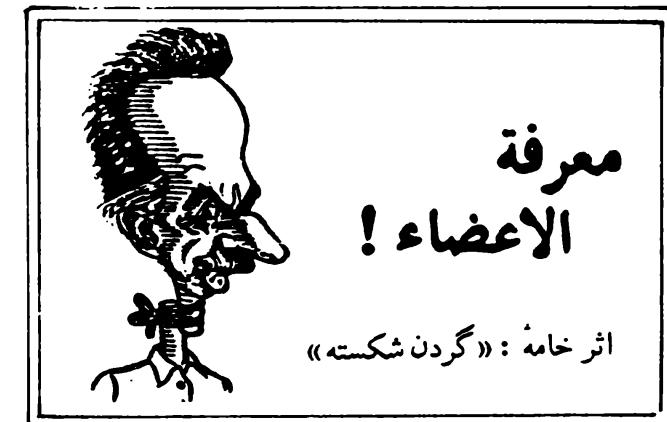
البته همانطور که می‌دانیم - و می‌دانید - وضع رود کی در بین شاعران فارسی سرا، یک وضعیت استثنایی بوده است. اگر در اول کار شاعری وی، استثنایی نبوده، در زمان سرایش شعر : «مرا بسود فرو ریخت...» قطعاً بوده است. چرا؟ زیرا که آن بنده خدا، در زمانی این شعر را می‌سرود که از ۲۲ دندان، حتی یکی را نداشت و... اوضاع چشم او هم که از قبل، خراب بود.

این موضوع نشان می‌دهد که اوضاع چشم پزشکی و دندانپزشکی مان در هزار سال پیش هم مثل امروز تعریفی نداشته است... (هزار سال بعد را هم فقط خدا عالم است). و الا چرا باید شاعر بینوای ما، هرچه دندان داشته، تمامش سوده و فرو ریخته باشد؟ مگر قیمت یک دست دندان مصنوعی در آن روز گاران، چقدر بوده است؟ یعنی در هزار سال پیش هم حق التأییف یک دیوان شعر، به اندازه یک دست دندان مصنوعی نبوده؟ زهی انصاف ناشران... وزهی تر! انصاف دندانپزشکان و در هر دو صورت، بیچاره شاعران!...

این که گفته‌اند: کاربرد اصلی دندان، آن بوده است که پند بزرگان را از بن آن بشنوند، از مصادیق نقض غرض می‌باشد. یعنی ندارد که آدم از شعر شاعران، چنین استنباطات پا درهوا بکند. اگر «حاقانی» چنین سخنی را گفته، از باب احترام «سر دندانه» بوده است. نه حرمت بزرگان. چنانکه گوید:

«پند سرد دندانه بشنو زین دندان»

آیا دندانه هم پند می‌دهد؟ حالا که داده! وقتی آدمیزاد، گوش پند نیوش داشته باشد، البته از دندانه هر قصری، می‌تواند پندهای نونو بشنود... همانطور که شاعر فوق الذکر شنیده است. احتمال دارد که نخستین بار، خواننده‌ای از دراز‌گویی و مطول نویسی محققی به تنگ آمده و «دندان قروچه» کرده باشد. ولی اگر در سالیان دور چنین اتفاقی افتاده، خواننده‌گان عزیز ما نباید



اثر خامه: «گردن شکسته»

مقدمه :

هرچند نگارنده تاکنون به گوش خود نشنیده است که کسی به این سلسله مقالات، اعتراض و به صحبت نظر محقق آن اشکال کند، اما می‌تواند حدس بزند و دریابد (از روی صرافت شخصی) که لابد، کسی یا کسانی خواهند گفت (و یا شاید هم تاکنون گفته باشند) که: چه معنی دارد که یک محقق، سالهای سال زحمت بکشد و دود چراغ بخورد و «معرفة الاعضاء» بنویسد، ولی منابع و مأخذ تحقیقات خود را ذکر نکند؟

در پاسخ به این سوال مقدار، لازم است عرض کنیم که: این اشکال و اعتراض را فقط عوامل استکبار جهانی و بوقهای تبلیغاتی آنان مطرح می‌کنند. و الا چه فراوان است منابع و مأخذ!

اینک پس از این سخن متقن و این پاسخ دندان شکن، می‌دویم سر اصل مطلب، یعنی ادامه مبحث معرفة الاعضاء خودمان...



دندان

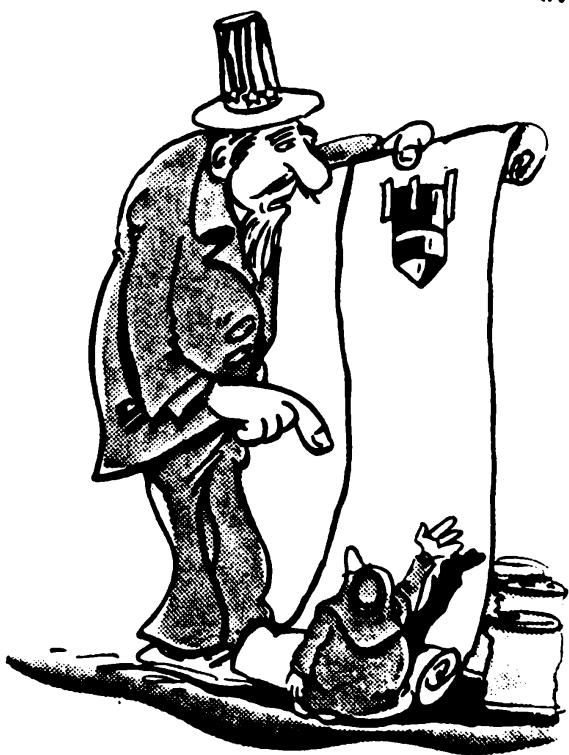
«مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود» نه که «رود کی» را معمار و مهندس و بنای کاخ رفیع شعر پارسی محسوب می‌دارند، پس چه بهتر که بحث دندان را با مصرعی از شعر «دندانیه!» ایشان شروع کنیم. به ویژه آن که در این هزار و خرده‌ای سال که شعر و شاعری داشته‌ایم، هیچ کس به قوت و استحکام رود کی، درباره دندان، شعر نسروده بلکه اصح آن است که بگوییم غیر از مشارالیه، هیچ شاعر دیگری برای

«پس انداز یک کارگر پاکستانی که به علت بی اعتمادی به بانک در خانه نگهداری می شد طعمه موشها شد.» - کارو کارگر



- لطفاً این روزگار به حساب من !

«کویت دارای قرارداد دفاعی با آمریکا و انگلیس است.»



- این که سفیده چی را امضاء کنم ؟ !
- انگشت بزن کاریت نباشه !!

از آن تقلید کنند : خلق را تقلیدشان بر باد داد !
بی تردید، بسیاری از خوانندگان، توقع دارند که این بحث تحقیقی را به «دندانپزشکان» تسری دهیم و پنهان این عزیزان را بزنیم. اما این بسیاری از خوانندگان، شاید ندانند که ما، دوتا دندان ناقبلمان را زیر دست یک دندانپزشک حاذقی، چهار سال پیش پر کرده‌ایم، هنوز جیب مان در اثر پرداخت اقساط آن، خالی است ! ما، رودکی نیستیم که ۲۲ تا دندانمان، تمامًا سوده و فروریخته باشد ... ما، نقداً بین ۲۶ تا ۲۸ عدد دندان مستعمل در دهان داریم ... یعنی هر لحظه در معرض خطر مراجعه به مطب دندانپزشک می‌باشیم. لذا نباید کاری کنیم که به محض سوار شدن به صندلی دندانپزشک، فک مان زیر دست مشارالیه، پیاده شود !

مصارع

«چو به گشتی، طبیب از خود میازار»
در خاتمه بحث، دو سوال مطرح می‌کنیم :
۱ - دندان را چه وقت و برای چه منظورهایی تیز می‌کنند ؟
۲ - چیز دندان گیر چه چیز است و کجا پیدا می‌شود ؟

ملاحظه فرمودید ؟ دامنه بحث، بسیار وسیعتر از آنست که حدس می‌ذنید. این رشته، سردراز دارد ... نگارنده اگر چه دندان طمع خود را کشیده است. اما شما به همین مقدار از تحقیقات معرفه الاعضای درباره «دندان» بسنده نکنید. شرط موفقیت در هر تحقیقی، مداومت در آن است. مستدام باشید !

درد بی درمان ! شیراز - «علیرضا فروتن»

- آره خواهر ! شوهرم را همه دکترها جواب کرده‌اند.

- او اخال عالم ! مگر سلطان داره ؟
- نه.

- پس حتماً «ایدز» داره !
- نه.

- پس چی داره ؟
- دفترچه بیمه خدمات درمانی !

نشانید و ظرف چند ساعت، مسافت بین شیراز و اصفهان را طی کرد. بدیهی است که آن آهنگ فقط در وجود «شتر» مؤثر بوده است والا اگر غیر از این بود، معلم ثانی احتیاجی نداشت که شتر کرایه کند. همان زنگها را به گردن مبارک خودش می‌بست و راه می‌افتداد. صدای «سوسک» به گوش «حاله سوسکه» خوش می‌آید، آواز جیرجیرک به سمع جیرجیرک.

شاید صدای قورباغه نر در نظر عمه قورباغه، زیباتر از کمانچه «سامی افندی» و تار «نشات بیک» و آواز «ام کلشوم» باشد. سوسک، جیرجیرک و قورباغه هر گز از صدای ویلن صبا، سه تار عبادی و تار نی داود خوششان نمی‌آید، اما من شیفتة و فریفته صدای زنگ تلفن هست:

هر کسی را اصطلاحی داده‌اند

هر کسی را سیرتی بنهاده‌اند
تلفن زنگ می‌زند، گوشی را بر می‌دارم،
صدایی خشن از آن سر سیم می‌گوید: «الو،
عباس آقا!»

می‌گوییم: «بنده عباس آقا نیستم.» خشونت صدا بیشتر می‌شود و می‌گوید: «آقاجان! شما که عباس آقا نیستید، چرا گوشی را برداشته‌اید؟» با کمال فروتنی می‌گوییم: «شما چه شماره‌ای را گرفته‌اید؟» شماره‌ای را می‌گوید و من به ایشان عرض می‌کنم: «اشتباه گرفته‌اید.» اوقاتش تلغی می‌شود و می‌گوید: «خیر آقا! شما گوشی را اشتباهی برداشته‌اید!» بنده هم گوشی را که اشتباهی برداشته‌ام، روی تلفن می‌گذارم و به طرف رختخوابم راه می‌افتم.
تلفن زنگ می‌زند.
— الو، بفرمایید.

صدای ظریفی از آن طرف می‌گوید: «ای واي صغیری خانم، خدا بد نده، چرا صدات کلفت شده؟ مگه ز کام شده‌ای؟»

می‌گوییم: «خواهرجان! من صغیری خانم نیستم.» می‌گوید: «پس بی زحمت گوشی را به صغیری خانم بد هید، کار لازمی با ایشان داشتم.» اما از آن جایی که صغیری خانم در اینجا نیست که گوشی را دستش بد هم، ناچار گوشی را سر جایش می‌گذارم، می‌روم تا یک «چرت» بخوابم.

زنگ تلفن



«ابوتراب جلی»

تصور نمی‌کنم در دنیا، هیچ آوازی دل انگیزتر، گوشنازتر، زیباتر از صدای زنگ تلفن وجود داشته باشد. مخصوصاً وقتی که آدم خسته و کوفته از راه می‌رسد، از زور بی‌خوابی تلوتلو می‌خورد، می‌خواهد کمی دراز بکشد و استراحت کند.

سخن پردازانی که در وصف آواز بلبل، صدها شعر و ترانه سروده‌اند، یا از موسیقی سررشه‌ای نداشته‌اند، یا با زبان مرغی آشنا بوده‌اند، چون من بارها به آواز بلبلان گوش داده‌ام و قسم می‌خورم که با هیچ یک از دستگاههای متداول موسیقی تطبیق نمی‌کند. نه در مایه شور است نه همایون نه چهارگاه و نه ماهور.

صدایی است مانند صدای سایر مرغان که فقط همجنسان آنها از شنیدنش لذت می‌برند، نه ما. از سخنسرایی بزرگی چون سعدی تعجب می‌کنم که می‌گوید:

دوش مرغی به صبح می‌نالید

عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش مگر افسح المتكلمين، از دستگاههای موسیقی «مرغی» اطلاعی داشته و زبان آنها را بلد بوده است! باز اگر ابونصر فارابی چنین ادعایی می‌کرد، زیاد عجیب به نظر نمی‌رسید؛ می‌گویند: این بزرگوار می‌خواست از شیراز به اصفهان ببرود. شتری کرایه کرد، زنگهای گردن شتر را طوری پهلوی هم چید که برخورد آنها موقع حرکت، شتر را به شور و هیجان وامی داشت. ابونصر فارابی سوار بر شتر شد، صاحب شتر را هم به ترک خود

تلفن هی زنگ می‌زند، هی زنگ می‌زند.
گوشی را بر می‌دارم، صدای‌های درهم و برهمی به
گوش می‌رسد. یک نفر که صدایش از دیگران
بلندتر است، فریاد می‌زند: «آقا! سیمهای قاطی شده
است.» البته توضیح نمی‌دهد کدام سیمهای

بنده یا ایشان؟!

صدای زنگ تلفن همان شور و هیجانی را در
من به وجود می‌آورد که صدای زنگهای شتر ابونصر
فارابی. با این تفاوت که آن شتر «چهار نعل» از
شیراز به اصفهان تاخت و بنده «دو نعل» از بستر

خواب تا پای تلفن، تلو تلو خوران:

جلوه کنان می‌دوی و باز پس آیی

سر و ندیدم بدین صفت متمایل!

در این اثنا صدای زنگی به گوش می‌رسد که
با صدای زنگ تلفن متفاوت است و هیچ از آن
خوش نمی‌آید. این صدا، صدای زنگ ساعت است
که چهار بعداز نیمه شب را اعلام می‌کند و من هنوز
منتظر شنیدن صدای زنگ تلفن بیدار مانده‌ام و مانند
«پاندول» ساعت در نوسان هستم!

باز هم تلفن زنگ می‌زند. این بار، جوانی با
لهجه آذربایجانی شیرین، مقدم نوزادی را که
خداآوند به من عنایت فرموده است، تبریک می‌گوید
و از من که به خیال او حاج مرتضی هستم، شیرینی
می‌خواهد!

تلفن بعدی از پیر مرد محترمی است که با
صدای حزن آلودی می‌گوید: «تسلیت عرض
می‌کنم از این که نتوانستم در مجلس ختم حضور
پیدا کنم، مادرت می‌خواهم.»

می‌پرسم: «پدر جان! چه تسلیتی؟ چه مجلس
ختمی؟»

با تعجب می‌گوید: «مگر پدرتان مرحوم نشده
است؟»

می‌گوییم: «درست می‌فرمایید، از اظهار تأسف
شمامنون، ولی پدرم پنجاه و شش سال پیش از دنیا
رفت.»

می‌گوید: «خیلی عجیب است آقا! مگر شما
آقای ابوطالب نیستید؟»

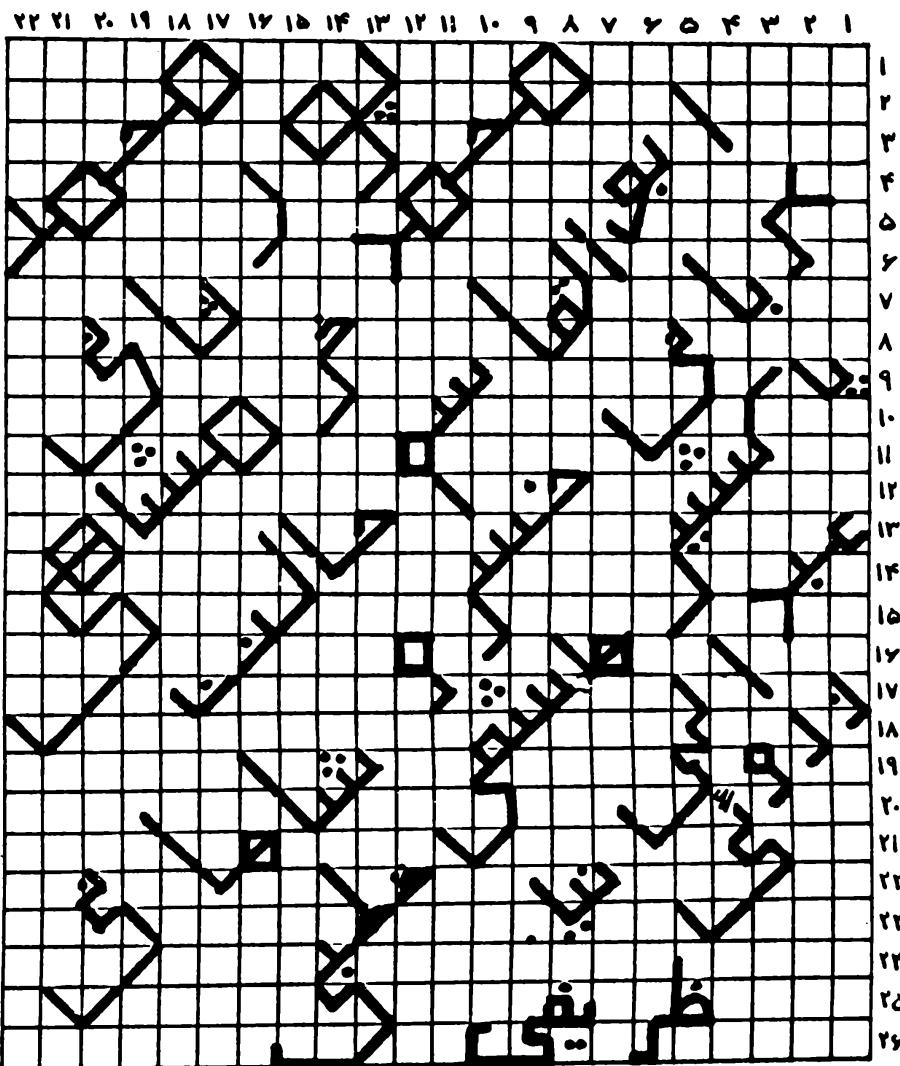
می‌گوییم: «هستم، متهی با مختصری تفاوت!»

«عقب ماندگی و وضع نابسامان فعلی به گذشته دور بر می‌گردد.» - اطلاعات

- چقدر دور؟!

- تقریباً دوره اشکانیان!





جواب

قطاری :

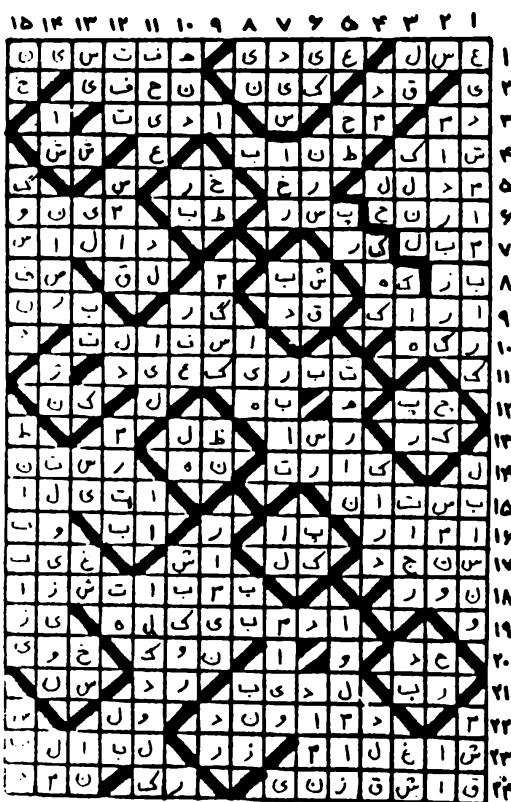
- ۱ - روده از بیخ عرب !
 - یاخته ساختمانی - مادر شهر
 پنبه - میوه خجالتی ۲ - نوعی
 مستخدم - رو بزرگ که وارد
 دریا شود - حرفه - هر بیشه گمان
 مبر که خالی است، شاید که
 پلنگ... باشد ۳ - نوشیدن
 - شمع متجدد - مسقط الرأس
 دهاتی - از بیخ گوش بعضی ها
 می گذرد - پرسی کولای
 سبزیجات ! ۴ - سودا کردنی با
 ناله - بقچه باد ! - قرار است آن
 را بنیاد جانبازان و مستضعفان
 مونتاژ نماید - چاشنی غذا - از
 زدنی ها ۵ - توی هاون می کوبند
 - واحد سطح - بعضی ها از آن که
 بیرون بروند از پنجه تو می آیند
 - چو بیرون رود، فرشته در آید
 - جنگجو ۶ - سایه - نام کوچک
 هیتلر - شهری در عربستان - مرغی
 افسانه ای ۷ - پلک دندان
 - کشوری آفریقا یی - صندلی
 دندان ! - نام هفتاد میلیون چینی !
 ۸ - سیخونک ماشین - علاج کردن
 - نامی برای پسران - عرب به او
 می گوید - قطب منفی برق
 ۹ - هر چیزی که مانند زبان باشد
 - او - پسر شمشیر - من و شما
 ۱۰ - مترجم معروف - قسمتی از
 برج که عید کارمندان است !
 - پسوند تشبیه - قنداق پنیر !
 ۱۱ - ناشنا - مزدگیر - دستگاهی
 در موسیقی ۱۲ - رسته، قطار
- طرق نمایش فیلم ۱۹ - نوعی
 بازار ! - رایحه - سیگار بچه !
 ۲۰ - دنباله روی سوزن - برابر
 - قسمتی از ماشین - کاغذ اعیان -
 خو گرفته ۲۱ - عدد دونده - کثار
 - رونوشت آدم - زحمت کشی
 ۲۲ - تدوین نیمه کاره - چفاله
 آدم ! - زیاد نیست - الفبای
 موسیقی - بنده - یکی از ماههای
 سال ۲۳ - لوس - ساردم بریده
 - دلیل - خواهر مذکر - عدد
 پیاده ۲۴ - گُنیه ابن سینا - چوب
 سیاه بخت - روش - نوعی لباس
 ۲۵ - شیشه عمر دختران حوا
 - «آهو»ی بی کله - از
 سیاستمداران معروف هندوستان
 که در قید حیات نیست - غذای

کمرو ! ۲۶ - بافندگی - بعضی‌ها
کی کند ؟ - از خوردنی‌های حرام
در قدیم الایام - هوس خانمانه
دارای هنر ۱۶ - آنتن حیوانات
خوراک هواکش - توان - کتابی
که هزاران مؤلف دارد
میوه ۷ - خوردده منع رطب
دردنگ ۱۵ - از تشکیلات نظامی
قاضی پرنده‌گان - خیار مالاریایی
داری هنر ۸ - شیره
خوراک هواکش ! - این زمین هم
انار - قهرباشه ! - شهر
برای ما زمین نشد ! - شهر
زعفران ۹ - پارکینگ بچه
 Shirxوار - نام یکی از پیغمبران
از اولاد نوح - شنیدن صدای آن
از دور خوش است - ورودی
ساختمان - فلز ساختمانی
ساخته شده ۱۹ - صدای درد
آخرین حمام «امیر کبیر»!
مرگ - موجود ناپیدا - تعجب
خانمانه ۲۰ - طلای بدبو - آزاد
چیزی که شده... دیگه
وصلهور نمی‌داره ۲۱ - ماده
بیهوشی - کمپوت تماشاچی
خاشاک - جوی عمودی!
لیدر - از رجال فکاهی
کتاب معروفی از «دانته».
«کنیز حاجی باقر»

کمرو ! ۲۶ - بافندگی - بعضی‌ها
آن را از «بر» تشخیص
نمی‌دهند - توی جدول «بد»
آمد - نوازنده‌گی و سرود خوانی.

موشکی:

۱ - وعده بدھکار به طلبکار
اسباب بازی مغز - شهری در
همسایگی تهران - کمریند
bastani ۲ - انقلاب، هیجان
پایتخت آلمان - نردبان افقی
آگوش - مداد بنزینی
۲ - بیچارگی - کشور فیل و
طاووس - پدربزرگ - خوش قد
و قامت ۴ - برابر - بالن - ته دیگ
حوض ! - وصله فرنگی - کاهوی
آبستن - جهل وارونه
۵ - چترعمودی ! - پودر عمله!
۶ - بادکنک بدن - هتل پانسیون
حیوانات ! - منار اطواری - دانه



جدول شماره ۸

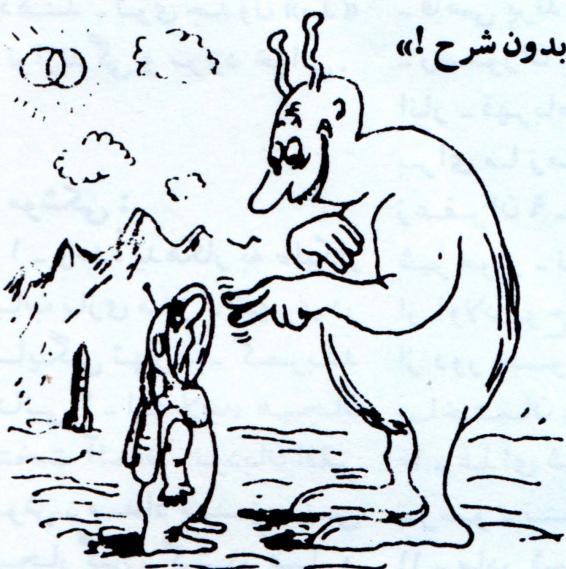
برندگان جایزه

اسامی زیر، برندگان جدول شماره ۸ ما
هستند که کتاب قندمکر را به امضای شخص
«گل آقا» برایشان ارسال کردیم:

- ۱ - تهران - آقای «محمد ابراهیم سروش نژاد»
- ۲ - تهران - خانم «فهیمه کربلایی عباس»
- ۳ - تهران - آقای «احمد غفاری»
- ۴ - اراک خانم «مهین دخت مخلص الانمه»
- ۵ - درگز - آقای «اسماعیل پوستینی»
- ۶ - اصفهان - خانم «زهرا ممیز»
- ۷ - نائین - آقای «علی اصغر هاشمی»
- ۸ - بابل - خانم «فرحناز امیرقاسمی»
- ۹ - لار - آقای «مجید زمانی»
- ۱۰ - قزوین - خانم «ژیلا شیستری»

- تو چرا فقط یک آتن داری؟

«بدون شرح!»



«بحرين با آمریکا پیمان نظامی بست.»

- رسالت

«بدون شرح!»



$$\begin{aligned}
 & 512 \times 37 \left\{ \begin{array}{l} 4n+1 = 7 \\ V721M0 + 911 - 8A \end{array} \right. \\
 & 4960 \quad \downarrow 4A \\
 & +6.7 \quad \downarrow 160y - \\
 & \sqrt{-131} \times 898 \quad ax^2y^x \\
 & \left\{ \begin{array}{l} xw21 \\ V911=0 \end{array} \right. \rightarrow b \\
 & 11.9 - 425 \quad \left\{ \begin{array}{l} \pi \times 711 \\ V47(9x) \end{array} \right. \\
 & -xy121 \quad \left\{ \begin{array}{l} 999-12 \\ M074 \end{array} \right. \\
 & 967A = \sqrt{x} = 1.75 \\
 & x \quad 2140 + 7732 \times M \\
 & \sqrt{y^2 - x^2} + M
 \end{aligned}$$

«بدون شرح!»

«ج. پ»



زیر نظر «گلسا»

□ «مهدی کراری» از جهرم (کلاس سوم دبستان) با کمک پدرش، این شعر را از زبان صدام گفته و برای ما فرستاده است. خیلی خوب است که یک پسر ۹ ساله بتواند شعر به این قشنگی بگوید. ضمناً از پدرها و مادرها تقاضا و توقع داریم که ضمن تشویق کودکان و نوجوانان خود به طنز پردازی، به بچه‌ها بگویند که آثارشان را برای ما بفرستند.

زیاله دان تاریخ!

یه توب دارم قل قلیه
خوب و قشنگ و عالیه
در می کنم هوا می ده
به پشت مرزها می ده
من این توپونداشتم
دنبال اون می گشتم
ارباب به من هدیه داد
بانقد و بانسیه داد
بنابه امر شیطان
رفتم به جنگ ایران
اما شدم آواره
ماندم بدون چاره
با حصر اقتصادی
با این وضع کسادی
افتاده ام تو چاله
حیات من محاله
می دم یه روزی تابیخ
تو آشغالدون تاریخ!
- متأسفانه آقا مهدی، نشانی دقیق خود را
نوشت، والا یک کاریکاتور امضاء شده گل آقا را
برایش می فرستادیم.
«گلسا»

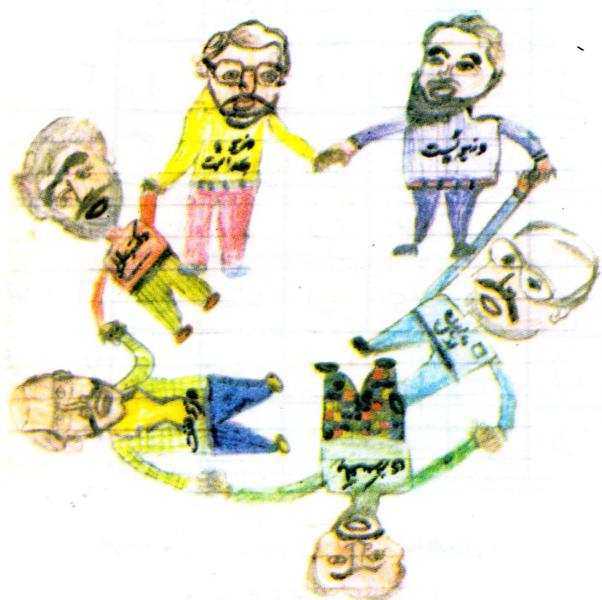
این بچه ها !

خانم معلمی بچه ها را نصیحت می کرد و می گفت : هر یک از شما در آینده ممکن است شخص مهمی بشوید، مثلاً چند سال بعد، همه می گویند: ببینید، هوشمنگ مدیر کل شده، احمد به وکالت رسیده، جمیشد طبابت می کند ...
یکی از شاگردان که خیلی شیطان بود گفت : خانم معلم هم که خدا بیامرزدش ... چه معلم خوبی بود !

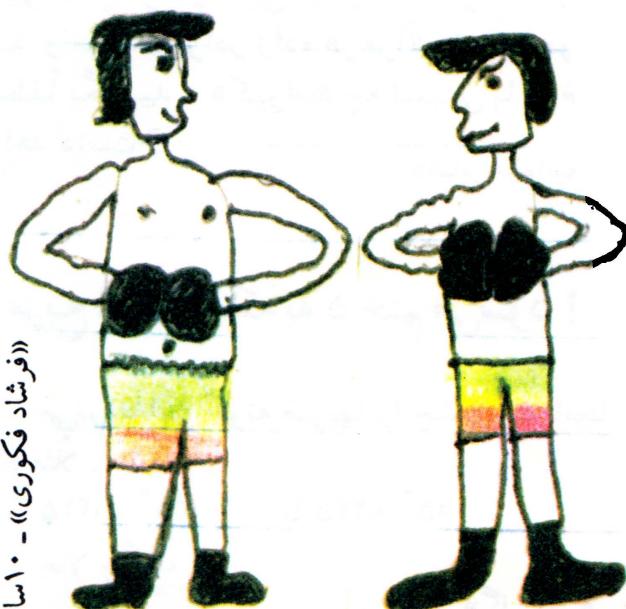
«نیما بابایی»

- ساله از چالوس

□ «معصومه محمدی» از تهران این کاریکاتور را کشیده :
«تهران با ترافیک فراوان دومین شهر آلوده است.» - کیهان



«دو دانش آموز توسط دو معلم خود مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و مجروح شدند.» - جراید



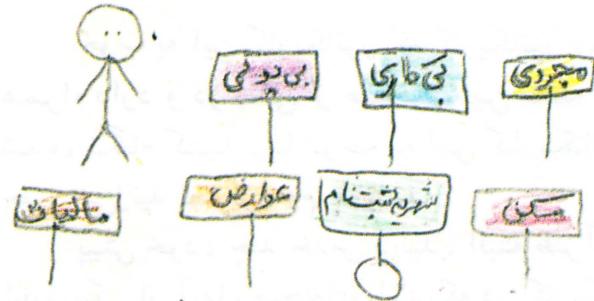
«فرشاد فکوری» - ۱۰ ساله از تهران

دو معلم نمونه

عمر زنجیر باف - بعله
ترافیک تهران و باقی ؟ - بعله
ماشینهار و پشت هم اندختی ؟ - بعله ...
مأمور او مده
چی چی آورده
برگ جریمه
بانک ملی از کدو مزرعه ؟
از این وره و از اون وره !

هفت خوان امروزی

هفت خوان امروزی



«سعیده یغمایی» - پنجم دبستان از تهران

□ «فرزانه ربیعی» - ۹ ساله از تهران

اولی : باز که از کوره در رفتی
دومی : پس می خواستی همانجا
بمانم، بسوزم ؟ !



								۱
								۲
								۳
								۴
								۵
								۶
								۷
								۸

جدول المشاهير

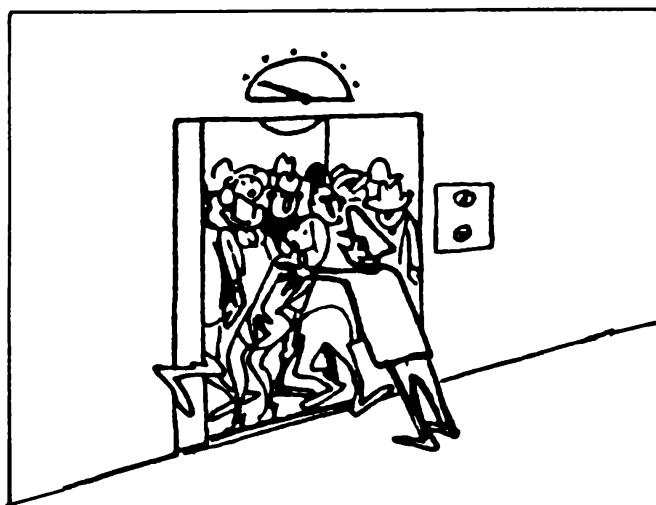


معماي رابطه نسبی !

به ترتیب از ردیف اول خانه‌های جدول را
۵ تا ۵ تا بشمارید و حرف خانه پنجم را روی کاغذی
جدا گانه بنویسید، در انتهای، نام یک شخصیت و چند
اثر مهم وی به دست خواهد آمد.
«شیرین بانو»

کاريکاتور دن باله دار !

«کامران» شوهر دختر «جواد» است. اگر
«کیوان» پسر تنہادایی «زهره» دختر «کامران»
باشد و «رضا» برادر زاده «زهره» و نوه «جواد»
، لطفاً بگویید : «کیوان» چه نسبتی با «رضا»
خواهد داشت ؟
« Abbas Salmanpour »



مربع اعدادی که به ۵ ختم می‌شود !

می‌توان این گونه ضربه‌ها را چشم بسته انجام
داد؛ مثلاً :

$$15^2 = 225 \quad 25^2 = 625$$

حالا چگونه ؟
«گل غلی»

چی ؟

وقتی که سرد است، سنگین‌تر است ! چی ؟

بازی با کلمات ! «لُرپاتی»

از «حق هاون قیم‌ها» کلمه‌ای بسازید که چشم
امید کارمندان به آن است !

خوب به این کاريکاتور که کاريکاتور دیگری
همراه دارد و در یکی از صفحات اين مجله چاپ
شده، نگاه کنيد. با توجه به اين کاريکاتور،
حدس می‌زنيد تصویر دوم چه باشد ؟
پيش خود، چند حدس بزنيد، البته طنز آلود،
شاید يكی از آنها، صحنه‌ای باشد که در کاريکاتور
بعد خواهد دید !

پاسخ در صفحه ۳۰

قاطر دیوان !

دیروز در ارد و قرار شد
من بعد بنه سرباز را قاطر دیوان
حمل کند نه الاغ. امروز (شاه)
مشغول شور این فقره بود.

از برای دو ساعت !

با محقق که همراه من بود،
باغ نصرت الدوله رفتم. خیلی
جای باصفایی است. البته دویست
فواره دارد. از برای دو ساعت
ماندن خیلی خوب است، اما برای
منزل کردن خفه و بد هواست !

آفتابه لگن هفت

دست...

شاه فرمایش تازه در باب
باغ جدید در نیاوران فرمودند.
همان فرمایش را بعد به علاء الدوله
فرمودند. باز به حاجی ابوالحسن
همان فرمایش شد. اگر کسی
دیگر جز من بود، یقین استعفا
می کرد !

خبر مهم !

در سر ناهار (برای شاه)
روزنامه عرض می کردند! نوشته
بود: طوطی و گنجشکی با هم
رفاقت داشتند، از اتفاق طوطی
ناخوش شد. گنجشک علفی پیدا
کرده به منقار او گذاشت. طوطی
معالجه شد. بعد گریه ای در
کمین گنجشک بر می خیزد! و
طوطی، گریه را با منقار هلاک
ساخت! این تفصیلات در باغ
وحش پاریس روی داده!



برگرفته از کتاب

«روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه»
به انتخاب: «عبدالفانوس»

تعارف !

خدا عالم است که از دست
«ناظم خلوت» برات گرفتن باید
چه تعارف به او داد. من بیچاره
ده شاهی مداخل را با هزار
احتیاط خرج می کنم. اینها
صد هزار تومان می خورند و باک
ندارند.

خواب بعد از ناهار !

در این بین شاه وارد
شدند، معلوم شد دیشب به واسطه
کثافت هوا راحت نفرموده...
ناهار صرف فرمودند و خوابیدند
چهار ساعت استراحت فرمودند !

اندرون هم !

عصر شاه اقدسیه تشریف
بردند. «اندرون» هم اقدسیه
تشریف بردند. بیرون آمدند.
سلطنت آباد را عبوراً ملاحظه
فرمودند. شلیکی از ترپ
نمودند. مقارن غروب مراجعت
فرمودند!

خواجه حرم !

صبح که از در خانه رفتم،
شنیدم « حاجی ابراهیم خواجه »
سبب فسادی در حرم خانه شده و
بیرون کردند او را !

قبله عالم قدری میوه خوردند !

تأسف خاطر مبارک !

صحبت از فرنگ و غیره
بود. من عرض کردم: در لندن
من از ترس صدراعظم از خانه
بیرون نمی آمدم و ملکه انگلیس را
ننديم. در سان قشونها و غیره
نبودم. خاطر مبارک خیلی متأسف
شدند. فرمودند: سفر دیگر که
دوباره خواهیم رفت، تو باید همه
جارا گردش کنی!

الحمد لله رفع کسالت
خاطر همایون به کلی شده...
قبله عالم به حصارک که جای با
صفایی است تشریف بردند.
قدری میوه خوردن و خوابیدند !

بیچاره مچول خان !

غروب از راه کاظم آباد

اقدام منفی !

«پوربورخان»

«فاتحه مع الصلوات» در این قبیل موارد، نه تنها کسی به سراغ مصدوم نمی‌آید، بلکه بعد نیست که رندان از خدا بی خبر، جیب مصدوم (ببخشید، مقتول) را هم بزنند. خلاصه کلام غرض از قلمی کردن این سطور، ترساندن شما نیست بلکه روی سخن با آن دسته از منفی بافانی است که می‌گویند: برای جلوگیری از کوچ بیست درصد شهرستانی‌ها به تهران بزرگ اقدام موثری صورت نمی‌گیرد (هشتاد درصدشان که آمده‌اند!) از این منفی بافان باید پرسید: آیا اقدام از این مفیدتر هم می‌شود انجام داد که مسئولان از آن غافل مانده‌اند؟ توی یک خانه قدیمی، یا به اصطلاح جماعت بازار و بفروش: «کلنگی» که ده - بیست اصله درخت بوده با چهار پنج نفر شهروند، پس از تخریب و آپارتمان سازی، هفتاد هشتاد نفر تهرانی و شهرستانی‌های در راه(!) ساکن خواهند شد با چهار پنج اصله (ببخشید، گلدان) شمعدانی نیمه خشکیده مستقر در «پاگرد» و روی پله‌ها که ساکنان هر واحدی توقع دارند سایرین به گلدانها آب بدند!

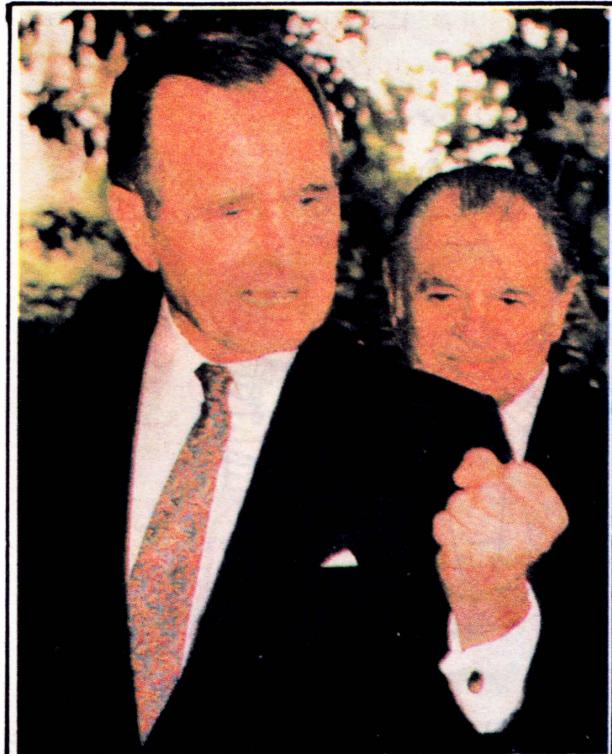
شما خوانندگان ماهنامه «گل آقا» را نمی‌دانم تا چه میزان بیمه عمر هستید ولی چون بنده بیمه نیستم محال است از زیر «داربست» واحدهای مسکونی جدید عبور کنم، اگر توی پیاده رو این طرف، خیابان مسیری که در حرکت هستم، ساختمان چند طبقه‌ای در دست احداث باشد، پیه تصادف با سیل اتومبیل‌های ریز و درشت را به تن می‌مالم و می‌روم آن طرف، وبالعکس اگر آن طرف پیاده رو، خانه یک طبقه‌ای را خراب کرده باشد و مشغول قفس سازی (ببخشید، آپارتمان سازی) باشند، می‌آیم این طرف(!) چون جماعت بازار و بفروش با روش «سنگ مفت، گنجشک مفت» آجر روی آجر می‌گذارند و کافی است یکی از این آجرها به سر عابر بخت برگشته‌ای اصابت کند تا



روزگار نو!

از آن روزی که شد کوبیده، کتلت
مریبا گشت، کمپوت، نقل، کانفت!
عمارت، پارک و سریازخانه، ساخلو
تشکر گشت مرسی، فرش، پارکت
کلاه و هم عرق چین و دورویه
شاپو گشت و کپی گردید و کاسکت
در آن شهری که مسیو گشت قاضی
عبا گشته شنل، لباده ژاکت
تمام نامهای نیک گشته
نمود خان و نینا جان و قاراپت
به امثال من بیچاره گویند
تو لازم نیستی، الساعه قاشگت!

خوی - «جمال الدین هنرور»



بوش: مجده دستم به این «گل آقا» نرسه!

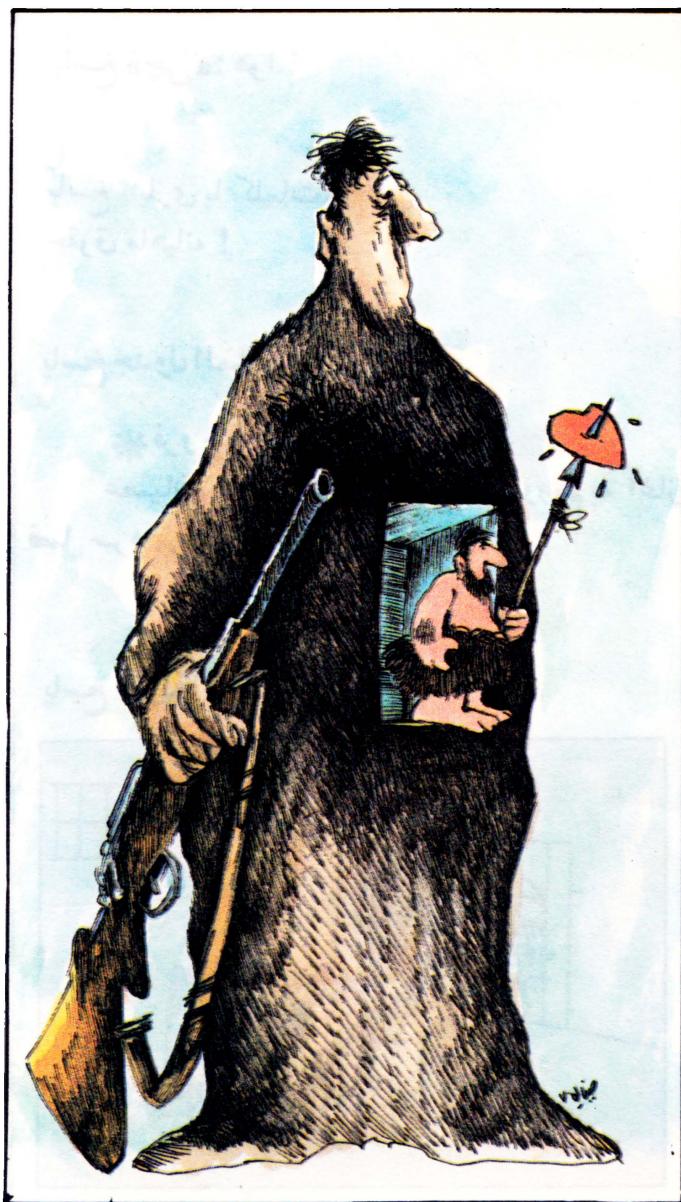
فرستنده: اصفهان - «جاوید»

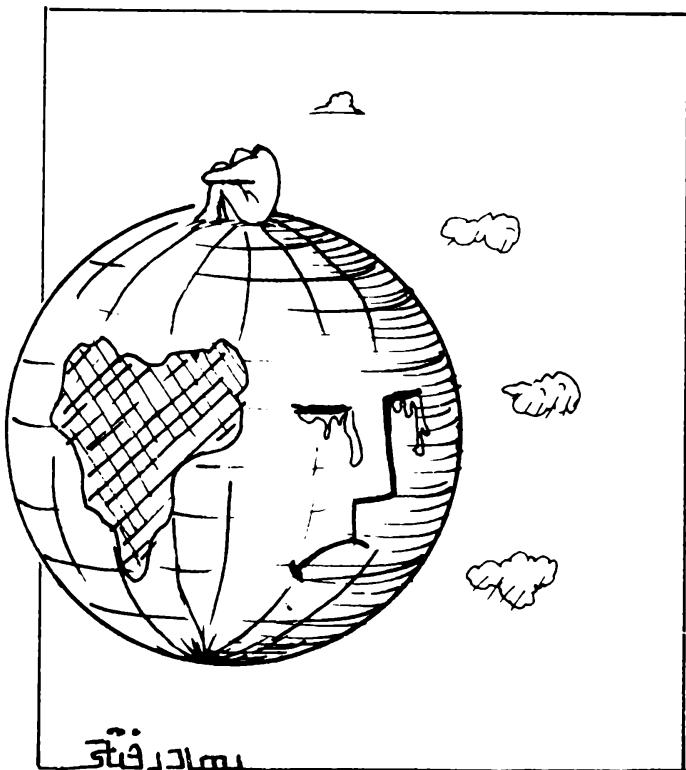
انواع گرانی!

آیا تا به حال هیچ فکر کرده‌اید که گرانی
چند نوع است؟ در جواب آن دسته از خوانندگان عزیزی که
می‌پرسند: مگر ما چند نوع گرانی داریم؟ به
عرض می‌دانم که گرانی بر دو نوع است. گرانی
با صدا و گرانی بی‌صدا!

گرانی با صدا عبارت است از گران کردن
اجناس و خدمات ویژه‌ای که علناً و رسمآً توسط
نهادها و مؤسسات دولتی انجام می‌گیرد و با بوق و
کرنا و افتخار(!) در مطبوعات و رادیو و تلویزیون
نیز اعلام می‌شود. مثل گران کردن نرخ برق و آب
و تلفن و پست و نفت و غیره.

ولی گرانی بی‌صدا به گران کردن تمام اقلام
و اجناس و خدمات مورد نیاز جامعه اطلاق می‌شود
که بلا فاصله به دنبال گرانی با صدا، توسط تمام
کاسپکاران و مؤسسات خصوصی انجام می‌گیرد و
در هیچ جا هم رسمآً اعلام نمی‌شود!





پاسخ سرگرمیها از صفحه ۲۶

پاسخ معماهای رابطهٔ نسبی :
«کیوان» برادر «رضا» است.

پاسخ راز مربع ۵ :

- ۱- همیشه مربع این اعداد به ۲۵ ختم می‌شود.
۲- برای به دست آوردن رقم سمت چپ، کافیست رقم قبل از ۵ را در عدد بعد از خودش ضرب کنیم : مثلاً :

$$25^2 = 2 \times 4 = 12 \quad 1225$$

$$65^2 = 6 \times 7 = 42 \quad 4225$$

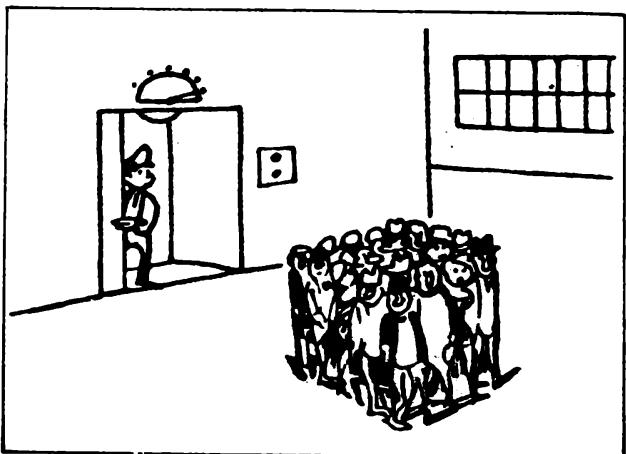
پاسخ «چی»: هوا !

پاسخ «بازی با کلمات»
حقوق ماهیانه !

پاسخ جدول المشاهیر

* فروغ فرخزاد : عصیان، تولدی دیگر، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد .

پاسخ کاریکاتور دنباله دار !:



صاحب امتیاز و مدیر مسئول :

«کیومرث صابری فومنی»

دبیر شورای نویسنده‌گان :

«ابوالفضل زروی نصرآباد»

صفحه آرا : محمد کرمی

نشانی : تهران - صن. پ/۴۶۱۴ ۱۵۸۷۵

تلفن : ۸۶۶۳۵

شماره سوم - سال دوم

شماره مسلسل ۱۰

خرداد ماه ۱۳۷۱

چاپ : شرکت افست (سهامی عام)

ماهنه‌نامه گل آقا

(نشریه طنز سیاسی، اجتماعی و انتقادی)

اول هر ماه منتشر می‌شود.

عزیزمان از شعری که در شماره ویژه نوروز ماهنامه چاپ شده بود، انتقاد کرده و نوشته‌اند: «ما انتظار نداشتم در گل آقا به مردم گرد توهین بشود».

— ما نیز چنین نیتی نداشتیم و اضافه می‌کنیم که طنز گفتن به معنی اهانت و انتقاد از افراد نباباب (که در هر قوم و نژاد و ملتی هستند) به معنای توهین به همه افراد آن قوم و نژاد و ملت نیست. با این همه، شخص گل آقا ضمن تذکر به اعضای هیئت تحریریه (هفته نامه و ماهنامه) به همه ابلاغ کرد که: «مراقبت کنید از قلمدان، چیزی که موجب رنجش خاطر هموطنان عزیز شود، صادر نشود».

از همه کسانی که با انتقادات خود ما را ارشاد و راهنمایی می‌کنند و اشتباها را تذکر می‌دهند صمیمانه تشکر می‌کنیم.

□ ماهنامه گل آقا، همان قدر که مورد عنایت و استقبال خوانندگان عزیز قرار گرفته، محل توجه هنرمندان جوان عرصه طنز هم واقع شده است. اشعار، مطالب و کاریکاتورهایی که این دوستان عزیز اختصاصاً برای ماهنامه می‌فرستند، روز به روز در حال افزایش است. بنابر این، اگر می‌بینید آثار شما با تأخیر چاپ می‌شود، از ما دلخور و دلگیر نشوید. از قدیم گفته‌اند: آسیاب به نوبت!

خدا حافظ تا ماه دیگر:
مخلص شما «غضنفر»

کل آقا بر خودمان چاپ



— راستش، مازمانی در پاسخ این جور سوال، گفت‌هایم که «دیگران را به خرید گل آقا تشویق کنید». اما آن نمی‌دانیم که چه بگوییم. چون خودمان هم مانده‌ایم معطل و متغیر!

در مورد گل آقای هفتگی، همان چندتا آگهی که چاپ می‌کنیم، تا حدودی گرمه گشاست. ولی «ماهنامه» — با این که نسبتاً تیراژ خوبی هم دارد — به سختی دخل و خرج می‌کند. (و بدون تعارف، بعضی از شماره‌هایش، ضرر داده است).

ما قبل‌اعلام کرده‌ایم — و حالا تکرار می‌کنیم — که مایل به دریافت هیچ کمک مالی از هیچ جا نیستیم. در مورد ماهنامه خواهیم کرد. اگر توانستیم با چاپ سه — چهار صفحه آگهی، جلو ضرر بیشتر را بگیریم، چه بهتر، والا چاپ آن را متوقف خواهیم کرد.

ما با شما به صداقت حرف می‌زنیم. واقعیت امر همین است که عرض شد. تا خدا چه خواسته باشد.

□ تنی چند از خوانندگان

سلامی به لطافت برگ گل از اصحاب گل آقا به خوانندگان عزیز گل آقا، جمیعاً اجمعین!

واما بعد:

□ قبل از این که عرايض خودمان را عرض کنیم، این مختصر را که قسمتی از نامه يك خواننده عزیز است، با هم بخوانیم:

«... از روزی که خودم را شناخته‌ام، در منزل ما حرف «چاپ» بوده است. چون پدرم — که خدا رحمتش کند — تقریباً همه عمرش را، از ۱۵ سالگی، کار گر چاپخانه بود و بعضی از بستگان ما، هنوز هم در کار چاپ و چاپخانه هستند و تعدادی از آنان، صاحب زندگی خوبی هم شده‌اند...

غرض این است که اولاً اطلاعات اجمالی دارم و ثانیاً دیشب منزل یکی از بستگان به عید دیدنی رفته بودیم. صحبت از «گل آقا» شد. یکی گفت با توجه به قیمت کاغذ و فیلم و زینگ و لیتوگرافی و چاپ و صحافی و هزینه توزیع و هزینه‌های بالاسری (که خودش توضیح داد یعنی چی) گمان نمی‌کنم چیزی در ته بساط برای گل آقا بماند و...

به عنوان خواننده‌ای که دوست دارم نشریات گل آقا سرپا بماند، سوال می‌کنم آیا واقعاً همین طور است؟ و ما که طرفدار شما هستیم، چه کمکی می‌توانیم به گل آقای خودمان بکنیم؟»

«مهدی - م»
از تهران



«فیلم‌های سینمایی تلویزیون قبل از پخش در چند نوبت مورد سانسور قرار می‌گیرد..» - هدف

- همین بیشتر از شن نمونده !!

